

بہائی ستیزی و اسلام گراپی در ایران

نقل از مجلّہ ایران نامہ (شماره مخصوص جوامع غیر مسلمان ایران)،

سال نوزدهم، شماره ۱-۲ زمستان ۱۳۷۹، بهار ۱۳۸۰



محمد توکلی طرقي

بهائی ستیزی و اسلام‌گرایی در ایران

نقل از مجله ایران نامه (شماره مخصوص جوامع غیر مسلمان ایران)،

سال نوزدهم، شماره ۱-۲ زمستان ۱۳۷۹، بهار ۱۳۸۰

دکتر محمد توکلی طرقي استاد کرسی تاریخ دانشگاه تورنتو کانادا و سردبیر

مجله ایران نامه است

صفحه آرایی و طرح روی جلد: انتشارات یاران، سال ۲۰۱۴



مقدمه

گفتمان‌های سیاسی ایران در نیم سده‌ی گذشته کیش بهائی را آیینی بیگانه جلوه داده‌اند. این نگرش پیامد فراموشکاری‌هایی عامدانه برای غیرخودی بر نمایاندن آیینی است که از بطن حوزه‌های علمیه‌ی شیعه و فرهنگ دینی ایران در نیمه دوم سده سیزدهم ه. ق. / نوزدهم میلادی برآمده بود. زمینه‌ی غریبه‌سازی این جنبش شیعی-ایرانی با تبعید رهبران بابی و بهائی به بغداد، پس از قصد جان ناصرالدین شاه در ۱۲۶۸ ه. ق. / ۱۸۵۲ م.، فراهم آمد.^۱ در روایت‌هایی شبه تاریخی که در دهه‌ی ۱۳۲۰ ش. / ۱۹۴۰ م اشاعه یافت، رهبران این جنبش ایرانی به توالی کارگزاران دولت‌های روسیه، عثمانی، انگلیس، و اسرائیل قلمداد شدند و هدف غایی آنان فروشکستن "وحدت دینی و ملی" شمرده شد. ترویج این روایت‌ها، که ایرانیان بهائی را غریبه جلوه می‌داد، متقارن با اوج‌گیری دگرزدایی در سیاست‌های دولتی و کردارهای سیاسی بود. آزار بهائیان و یهودیان، مبارزه با "مادّی‌گرایان"، و اقداماتی نظیر ترورهای سیاسی دهه ۱۳۲۰ ش. همه را می‌توان نشان روند نهادینه شدن دگرزدایی در فرهنگ سیاسی ایران دانست. این دهه که اغلب دوره‌ی شکوفایی جنبش‌های مردمی شناخته می‌شود زمانه‌ی پذیرش همگانی "تئوری‌های توطئه" نیز بود. این تئوری‌ها که "دست‌های خارجی" را کارگردان امور ایران می‌پنداشتند در واقع شگردی برای دگرسازی و پاکسازی دگردینان و دگران‌دیشان از گستره‌ی زندگی دینی و سیاسی ایران بود.

دگرستیزی و دگرزدایی در ایران با خودستایی و خودآفرینی همزمان بود. اوج‌گیری بهائی‌ستیزی، که در دوره‌ی حکومت رضا شاه فروکش کرده بود، در دهه ۱۳۲۰ ش، با پی افکندن جنبشی اسلام‌گرا متقارن بود. این جنبش، که در پی ساختن آینده‌ی اسلامی در ایران بود، در مقابله با آیین بهائی شکل گرفت. در این مقابله که به تبلیغ و ترویج اسلام در سراسر ایران انجامید، هیأت‌ها و نشریه‌های اسلامی نقش بارزی در پیدایش تدریجی "حوزه همگان شیعی" داشتند. این حوزه که از بهم پیوستن مساجد، تکایا، هیأت‌ها و منازلی که مراسم دینی در آنها برگزار می‌شد سامان یافته بود، "همگان بدیلی" (counter public) را در برابر "حوزه همگان ملی" (national public sphere) به وجود آورد که تا آن زمان گستره‌ی گفتگو و برخورد آرای عمومی و زایش فرهنگ و هویت جدید ایران بود. در روند مبارزات تبلیغاتی برای پیشگیری از گسترش آیین بهائی، این حوزه‌ی شیعی به نیروی توانمندی تبدیل شد که توانست به رهبری آیت‌الله بروجردی در سال ۱۳۲۷ ه. ش. تعلیمات اسلامی را در برنامه‌ی درسی دبستان‌ها و دبیرستان‌ها بگنجانند. دولت و دربار که با حمایت از حوزه‌ی همگان شیعه در دهه‌ی ۱۳۲۰ و سال‌های نخستین دهه ۱۳۳۰ مشروعیتی دینی کسب کرده بودند، در آغاز ۱۳۳۴ ه. ش. / ۱۹۵۵ م. با بحرانی رهبردی روبرو شدند. در آن سال حجة الاسلام محمد تقی فلسفی، در برنامه‌ی رادیویی ماه رمضان حمله‌ی پیگیری علیه بهائیان آغاز کرد. در پی این حملات، فرمانداری نظامی تهران حظیرةالقدس (مرکز اداری بهائیان در تهران) را اشغال و سقف آن را تخریب کرد. تهاجم هماهنگ شده به بهائیان و سازمان‌های بهائی در سراسر ایران، که دهه‌ی پس از کشتار یهودیان در اروپای فاشیست اتفاق افتاد، افکار بهائیان جهان را نگران این شهروندان ایرانی کرد. اعتراض محافل بین‌المللی بهائی به سازمان ملل و واکنش بین‌المللی در دفاع از حقوق شهروندی بهائیان، دولت ایران را متوجه ساخت که پس از قتل عام یهودیان در اروپا، دگرزدایی دینی با عرف سیاسی و اخلاق مدنی جدید ناسازگار است.^۲ با روی‌گردانی دولت از سیاست‌های بهائی

بهای ستیزی و اسلام‌گرایی در ایران

ستیزانه‌ی روحانیت، همگامی روحانیت و دولت از آن پس به تعارض و تخاصم گرایید. رویارویی مستقیم بین این دو در سال‌های ۱۳۴۱-۱۳۴۲ ش. پیامد گسستی بود که پس از اشغال و تخریب حظیرةالقدس آغاز شد.

در این نوشته به بررسی برخی از جوانب بهم پیوسته‌ی بهائی ستیزی و اسلام‌گرایی در بین سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۴ ه.ش. می‌پردازم.

دگرسازی بهائیان

شیوه‌ی برخورد با بابیان و بهائیان در یک قرن و نیم گذشته را می‌توان به دو گونه و دو دوره کلی تقسیم کرد. در گونه و دوره‌ی نخست که در دهه ۱۲۶۰ ه.ق. / ۱۸۴۰ م آغاز شد، جدل با علی محمد باب و اهل باب و بهاء جدل‌هایی درونی در فرجام‌شناسی (eschatology) شیعه بودند. این جدل‌های آغازین زمینه‌ی دگرگونی مفهوم "امام زمان" و "انتظار" در فقه شیعه را فراهم آورد. در گونه و دوره‌ی دوم که کمابیش در دهه‌ی ۱۳۲۰ ه.ق. / ۱۹۴۰ م. انسجام یافت، جدل‌های درونی جای به گفتن سیاسی‌بی داد که کیشی برآمده از بطن فرهنگ دینی ایران را به کل ساخته‌ی استعمارگران قلمداد کرد. در این دوره که با افزایش فعالیت‌های تبلیغاتی بهائیان مقارن بود، هیأت‌های اسلامی بسیاری در سراسر ایران برای مقابله با بهائیان تشکیل شد و به چاپ و نشر آراء خود پرداخت. روحانیت شیعه در این بسیج همگانی هم تشکیلات گسترده‌یی را پی انداخت، و هم گفتن سیاسی‌بی را بر ساخت که زمینه‌ی کسب اقتدار سیاسی در آستانه "انقلاب اسلامی" را فراهم آورد. غریبه‌سازی بهائیان در گفتن سیاسی نقش تعیین کننده‌ای در شکل‌گیری مفهوم "ملت مسلمان ایران" داشت. این گفتن هرگونه دگر دینی را نقشه‌یی استعماری برای شکستن "وحدت ملت مسلمان" شناساند و ایرانیانی را که با "ملت مسلمان" هم‌دین و هم‌آرمان نبودند

به نقل از: *ایران نامه*، سال نوزدهم، شماره ۱-۲

غیرخودی و دست نشانده خارجیان بر نمود.

ردیه‌های رییس و مرجع شیخیان، حاج محمد کریم کرمانی (۱۲۸۸-۱۲۲۵ ه. ق.)، نمونه‌یی از گونه‌ی نخستین تقابل با بایبان است. کرمانی گمان داشت که علی محمد باب «خلاف ضرورت اسلام و شیعه و سیرت ایشان بدعت‌هایی... مرتکب شده است.» کرمانی، در پایان رساله‌ی «تیرشهاب در راندن باب» (۱۲۶۲ ه. ق./۱۸۴۵ م.)، پس از برشمردن «بدعت» علی محمد باب، به شناسایی انگیزه‌های پیروانش پرداخت: «جمعی به طبع ریاست اجابت او کردند و جمعی به محض محبت تغییر دولتی و اوضاعی و بعضی به عداوت دولت‌های ظاهره و جمعی از راه شدت ظلم و جور در عالم و هکذا.» در این انگیزه‌شناسی «هرکسی به خیالی» به اهل باب پیوست و «امر این مرد باطل از حق عاطل را شهرتی داد.»^۳ در رساله سلطانیه (۱۲۷۵ ه. ق./۱۸۵۹ م.)، که به خواهش ناصرالدین شاه نوشته بود پس از شرح آنکه «در زمان غیبت حرام است بر مردم... به شمشیر خروج کنند» توضیح داد که: «ما از همین جهت بایبه را که خروج به شمشیر کردند و از مردم بیعت گرفتند جبت و طاغوت گفتیم و کتاب‌ها در رد او و در حرمت خروج قبل از ظهور امام علیه السلام نوشتیم و به اطراف عالم منتشر کردیم.»^۴ در این ردیه خروج بایبان و مقابله‌ی آن‌ها با دولت اساس «ضال و مضل و کافر» پنداشتن آن‌ها بود. حاج محمد خان کرمانی (۱۳۲۴-۱۲۶۳ ه. ق.)، فرزند حاج محمد کریم خان نیز بر اساس همین معیارهای شیعی به رد باب و بایبان پرداخت.^۵

همانند بسیاری از علمای دیگر، شیخ زین العابدین نوری شاه‌حسینی طهرانی نیز در «ارغام الشیطان فی رد اهل بیان» (۱۳۴۲ ه. ق./۱۹۲۳ م.) به شرح اختلاف شیعه و بابی بر اساس موازین شیعی پرداخت. این کتاب که در «رد الایمان فی اظهار نقطه البیان» نوشته شده بود، به ترتیب به نقل و رد مطالب آن رساله پرداخت. وی با اشاره به تغییر رویه‌ای که در دوره میرزا حسین علی بهاء الله (وفات ۱۳۰۹ ه. ق./۱۸۹۲ م.) و عباس عبدالبهاء (وفات ۱۳۴۰ ه. ق./۱۹۲۱ م.) پدید آمده بود نوشت:

بهای سیزی و اسلام‌گرایی در ایران

آنچه عجاله از طایفه بابیه دیده و شنیده می‌شود از حسن سلوک و مراعات نزاکت تمام برای این است که ملتفت شدند که مقاصد اولیه‌ی متبوع ایشان خطا و غلاط بوده است. لهذا تغییر سیر و سلوک داده کار بجایی رسید که عبدالبهاء ایشان به خیال افتاد که دول متفرق دنیا را به صلح عمومی دعوت نماید؛ غافل از اینکه مقارن با جنگ بین‌الملل خواهد شد و عکس مقصود نتیجه خواهد یافت.^۶

میرزا علی اکبر مجتهد اردبیلی حاجب الاثمه نیز در رساله‌ی اصول دین و کشف الخطای مسلمین پس از ابراز تأسف از آنکه «می‌بینیم بعضی عوامه‌های بی‌غیرت و بی‌ناموس از دین اسلام دست کشیده بابی می‌شوند» به اختصار به تکرار ادعاهای «قیح» بایان و بهائیان و رد آنها پرداخت. این ردیه‌ها اغلب به ذکر اشتباهات عربی در متون بابی و گزارش‌هایی چون «بی‌شرمی و بی‌حیایی طایفه بابی و بهائیه که زن و مرد در یک مجلس جمع شده چراغ از مجلس برداشته با زن‌های همدیگر هم آغوش شده زنا می‌کنند» می‌پرداخت.^۷ در این ردیه‌ها نقش فعال قره‌العین در جنبش بابی نشانی از فساد اخلاقی بایان پنداشته شد.^۸

نوشته‌های احمد کسروی (وفات ۱۳۲۴ ه. ش. / ۱۹۴۶ م.) دوره‌ی پایانی بررسی مبانی اشتراک، و آغاز گونه‌ی جدیدی انتقاد دینی بود. برخلاف گرایش دیگری که در همان سال‌ها شکل گرفت و «یادداشت‌های کینیاژ دال‌قورکی» (۱۳۲۰ ه. ش.) نمونه بارز آن است،^۹ کسروی باور داشت که بهائی «به روی بایگیری، و آن به روی شیخیگری، و آن به روی شیعیگری و مهدیگری نهاده شده و همه اینها پایه‌ای جز پندار نمی‌دارد.» کسروی مهدی‌گری را «با آیین خدا (یا بهتر گویم: با آیین گردش جهان) ناسازگار» می‌دانست. در این باره او توضیح داد که مهدی‌گرایان «می‌پندارند که مهدی با یک نیروی بیرون از آیین جهان خواهد آمد و به کارهایی که بیرون از توانایی دیگرانست خواهد برخاست.»

به نقل از: *ایران نامه*، سال نوزدهم، شماره ۱-۲

بر اساس این پیش فرض، مهدی‌گرایان می‌پندارند که مهدی «جهان را به یکبار دیگر خواهد گردانید و ریشه بدی‌ها از جهان خواهد برانداخت.»^{۱۰} کسروی گمان داشت که «سران بهائی و پیشروان آنان، بیشترشان همان ملایانند و در گفتگو همان شیوه ملایان را به کار می‌برند.»^{۱۱}

در مقابله با بابیان و بهائیان، انتظار ظهور مهدی که امری قریب الوقوع پنداشته می‌شد به تدریج به آینده‌یی دورتر ارجاع داده شد. تأخیر ظهور مهدی زمانمندی آینده را در پی داشت و زمینه‌ی فکری طرح «ولایت فقیه» را فراهم آورد. بدین سان بجای انتظار برای آینده‌ای پیش‌بینی نشدنی، شیعیان به ساختن آینده‌یی اسلامی دعوت شدند.

فراموش کاری و یاد آفرینی

پس از این دوره‌ی نخستین، جدال‌ها و مباحث علیه بابیان و بهائیان از مبانی درونی و دینی به عوامل برونی و سیاسی تبدیل شد. این گرایش نو که در دهه ۱۳۲۰ ش. رواج گرفت، آیین بهائی را ساخته‌ی قدرت‌های استعماری بر نمود. این نگرش با چاپ یادداشت‌های کینیاژ دالگورکی: «*اسرار پیدایش مذهب باب و بها در ایران*» که گویا برای نخستین بار در سال ۱۳۲۰ در تهران به نشر رسیده بود آغاز شد. این «یادداشت‌ها» که به نام شاهزاده‌ی روسی کینیاژ دالگورکی [Kniaz Dolgorukov] جعل شده بود بار دیگر در سال ۱۳۲۲ ه. ش. در بخش تاریخی *سالنامه‌ی خراسان* تحت عنوان «اعترافات سیاسی یا یادداشت‌های کینیاژ دالگورکی» منتشر شد. پس از چندی چاپ دیگری از این اثر در ۱۵ شعبان ۱۳۲۳ با اندکی تغییرات تاریخی با هشدار «یک درس عبرت برای مسلمین، بخوانند و به هوش آیند» در تهران به چاپ رسید. «یادداشت‌های کینیاژ دالگورکی» که پیش و پس از اینها نیز به گونه‌های مختلف خطی، ژلاتینی، و چاپی پخش شده بود، تأثیر بسزایی در دامنه‌دار شدن تئوری‌های

توطئه داشت. ۱۲.

نویسنده، "یادداشت‌ها" را ترجمه‌ی از گزارش‌های سفیر روس در ایران جلوه داده. اما این "یادداشت‌ها" شباهت چندانی به گزارش سفیر روس در ایران در سال‌های ۱۸۵۴-۱۸۴۵ م، دیمیتری ایوانویچ دالگورکی (Dimitri Ivanovich Dolgorukov) نداشت. ۱۳ در "یادداشت‌ها" وقایع تاریخی آغاز و انجامی دگر دارند. بر اساس "یادداشت‌ها" پرنس دالگورکی در ژانویه ۱۸۳۱ وارد تهران شد. بدین روایت باز پرداخته شده، پس از ورود به تهران، دالگورکی در نزد "شیخ محمد از طلاب مدرسه‌ی پامنار و از تلامذه‌ی حکیم احمد گیلانی" عربی آموخت و با بر کردن عبا و عمامه به جاسوسی پرداخت. در همان زمان او با میرزا حسین علی نوری (بهاء‌الله) و میرزا یحیی نوری (صبح ازل) آشنا شد و آنها را به خدمت گرفت. دالگورکی چندی نیز با نام شیخ عیسی لنگرانی در مجلس درس سید کاظم رشتی در عتبات حضور یافت و در آنجا با سید علی محمد شیرازی که هم‌درس و همسایه‌اش بود دوست شد. به روایت "یادداشت‌ها"، دالگورکی پس از چندی سید علی محمد شیرازی را روانه ایران کرد. در سال ۱۲۶۰ ه. ق. / ۱۸۴۴ م. سید خود را نایب امام زمان و باب علم خواند. دالگورکی "یادداشت‌ها" هم‌چنین ادعا کرد زمانی که سید علی محمد به ایران رفت «من در عتبات شهرت دادم که حضرت امام عصر ظهور کرده و همین سید شیرازی امام عصر بوده و به حالت ناشناس سر درس (کاظم رشتی) حاضر می‌شد و مردم او را نمی‌شناختند». ۱۴ پس از کشتن علی محمد باب در ۲۸ شعبان ۱۲۶۶، نویسنده "یادداشت‌ها" ادعا کرد:

به میرزا حسینعلی گفتم جنجال بر پا نماید و چند نفر که سید را ندیده و مرید شده بودند و تعصب دین پیدا کرده بودند در صدد برآمدند ناصرالدین شاه را به قتل برسانند. تیری به طرف ناصرالدین شاه انداخته شد، لذا یک صد نفر را

به نقل از: *ایران نامه*، سال نوزدهم، شماره ۱-۲

گرفتند به زجر زیاد کشتند و میرزا حسینعلی و میرزا یحیی و چند نفر از محارم مرا هم گرفته و من از آن‌ها حمایت کرده با هزاران زحمت همه کارکنان سفارت حتی خود من شهادت دادم که اینها بابی نیستند، لذا آن‌ها را از مرگ نجات داده به بغداد روانه‌شان ساخته، من [به] میرزا حسینعلی گفتم تو میرزا یحیی را در پس پرده گذارده او را "من یظهرالله" بخوان و مگذار با کسی طرف مکالمه شود، تو خود متولی بشو. مبلغ زیادی پول دادم که شاید بتواند کاری صورت بدهند. علم و اطلاعی نداشت. چندین نفر مردم باسواد همراه او نمودم. ولی بازی را نمی‌توانستند خوب انجام دهند. من که به شخصه نمی‌توانستم علناً وارد این بازی بشوم و هیچ کدام لایق نبودند ولی چه باید کرد. کاری را که با این زحمت به جریان انداخته نمی‌توانستم دست بردارم. وانگهی مخارج زیادی از برای این کار از دولت روسیه گرفته بودم و خوب هم پول می‌دادم.^{۱۵}

نویسنده "یادداشت‌ها" که سعی بر استعماری بر نمودن کیش بهائی داشت، "اعتراف" کرد که «یک قسمت عمده سفارتخانه من منحصر به تهیه لوايح و انتظامات دین تازه بهائی بود». با تحریکات پی در پی دولت ایران، نویسنده گزارش داد که رهبران آن کیش را از بغداد به «عگّا روانه نمودند و دولت روسیه هم به تقویت آنها پرداخت، خانه و مکان برای آنها ساخت». در این روایت که عاملان خارجی نقش تعیین کننده در تحولات درونی در کیش بهائی داشتند، نویسنده گزارش داد که «در این حیص و بیص، میرزا یحیی چون باسواد بود نمی‌خواست کاملاً زیر بار میرزا حسین علی به نام ریاست برود، و چون زیر بار برادر خود نرفت، معلوم شد تحریک رقبای ما سبب اختلاف آنها شده است. در این گونه موارد ما هم بی‌میل نبودیم و این خود کمکی به اصل موضوع که اختلاف بین مسلمانان خاصه ایرانی‌ها باشد می‌گردید، چنان چه رقیب ما هم که در باطن با این فکر همراه بود به همین نظر بوده است». با بالا گرفتن

بهائی ستیزی و اسلام‌گرایی در ایران

این اختلافات که در این گزارش به تحریک انگلیس‌ها صورت می‌گرفت، نویسنده‌ی این یادداشت‌های شبه تاریخی نوشت: «نزدیک بود کار و زحمات چندین ساله‌ی مرا که با پول‌های گزاف به این پایه رسیده بود از میان ببرند، لذا ما در ایران وسائلی فراهم نمودیم که هرکس دعوی بابی‌گری کند از میان برداشته شود». بدین روایت، به کوشش روس‌ها اساس پیدایش بهائی‌گری فراهم آمد: «رقبای ما ساعی بودند همیشه الواح ضد و نقیض را که به وسیله نویسندگان ما تهیه می‌شود انشاء [افشاء] کنند و به واسطه شهرت‌هایی که به اسم یحیی داده بودند لابد شدیم اسم "بابی" را تبدیل به اسم "بهائی" کنیم».^{۱۶} بدین روایت، دالقرکی نه تنها باب، بهاء، و صبح ازل، بلکه علمای شیعه را نیز به خدمت گرفته بود:

کمک عمده را آخوندهای طهران و ولایات به ما کردند، با هرکس که مخالفتی داشتند او را "بابی" قلمداد می‌کردند... بهترین مُبلّغ ما همین آخوندها بودند که مردم را دسته دسته کافر و اگر دشمنی زیاد با آنها داشتند بابی خطاب‌شان می‌کردند... هرکس را طالب بودیم من به وسائیل محرمانه‌ای که داشتم آخوندی را با او طرف می‌کردیم که او را بابی و کافر قلمداد کند. آن وقت یک نفر را پیش او فرستاده از دسته خودمانی‌اش می‌کردیم چون به حدّی این عمل سهل بود که حد نداشت. فقط کافی بود که یکی از کسانی که مورد توجّه و در صف نماز جماعت حاضر می‌شد بگوید که شنیدم فلانی بابی شده است، و اغلب از ترس و جور بهائی می‌شدند.^{۱۷}

در این یادساخته‌ها جنبشی بومی که از بطن حوزه‌های علمیه و فرهنگ شیعه برخاسته بود، حرکتی ساخته و پرداخته‌ی یک دیپلمات روسی ناآشنا با دین اسلام و فرهنگ ایران بر نموده شد. اگر چه این یادساخته معتقدان بسیار در میان علما و روشنفکران

به نقل از: *ایران نامه*، سال نوزدهم، شماره ۱-۲

ایرانی داشته است، پیش فرض "یادداشت های دالقورکی" زبون و ساده انگاشتن مردم و علمای دینی ایران بود. با اشاعه‌ی این نگرش تاریخی شبه مترقی، بسیار کسان دست‌های خارجی را بانی هر اتفاقی در ایران می‌پنداشتند. احمد کسروی از نخستین کسانی بود که به این ساده انگاری پی برده بود.

کسروی که "یادداشت های کینیا دالقورکی" را همراه با یادداشتی از جانب کسی که خود را مترجم‌اش خوانده بود دریافت کرده بود پی برد که «این یادداشت‌ها دروغ است و آن را ساخته‌اند.» او که خود از منتقدان بهائیان بود، عقیده داشت که «این گونه دروغ سازی‌ها زیانش بیش از سودش تواند بود. کسانی اگر می‌خواهند به کیش باب و بهاء ایراد گیرند راه ایراد دروغ سازی نیست.» اشکالات عقلانی‌یی که کسروی بر "یادداشت‌ها" داشت بدین قرار بود:

یک کسی چگونه می‌توانسته هم کارکن سفارت روس باشد و هر روز به آنجا رود و هم در میان مردم با رخت ملّایی و با کفش زرد بگردد و زندگی کند؟! یک کسی چگونه می‌توانسته به تنهایی در همه کارها دست داشته باشد. ظلّ السلطان را به دعوی پادشاهی وادارد، و سپس او را به زمین بزند، یک دسته را به زندان اردبیل بفرستد، و یک دسته را از آنجا بگریزند؟! این کارها از یک تن چگونه ساخته می‌شده؟! اینها دلیل دیگری به پستی اندیشه‌ی سازنده‌ی نوشته می‌باشد. بدبخت شنیده بوده که برخی کارکنان سیاسی دولت‌های اروپایی در کشورهای شرقی به کارهایی پردازند و نیرنگ‌هایی انگیزند، می‌پنداشته که آن کارکنان نیروهایی بیرون از اندازه (خارق العاده) دارند و هر کاری را که خواستند توانند کرد. بدبخت از یک دالقورکی حسین کرد شبستر درآورده.

بهائی ستیزی و اسلام‌گرایی در ایران

در ردّ "یادداشت‌های دالقرکی" کسروی به ارتباط تاریخی بهائی، بابی، شیخی و شیعی و وجه اشتراک مهدی‌گرایانه آنها تأکید کرد. او توضیح داد که کیش‌های بابی و بهائی «بی‌ریشه نبوده» و «به یکبار پدید نیامده.»^{۱۸} از تأثیرات مهمّ "یادداشت‌های دالقرکی" فراموش کردن پیوستگی تاریخی بین مذهب شیعه و جنبش بابی و بهائی بود.

"یادداشت‌های دالقرکی" نقطه عطف احساس حقارت ایرانیان در قبال قدرت‌های خارجی بود. این یاد ساخته‌ها نه تنها نیروهای خارجی را محرک دگرگونی‌های درونی ایران فرض کرده بود، بلکه با نفی نفسِ خودآگاه و مشروطه‌خواه و انتخاب‌گر، ایرانیان را اشخاصی ساده لوح، خود فروش، و وطن فروش می‌پنداشت. بر این اساس، علی محمد باب، نیز که جوانی برخاسته از بطن فرهنگ ایران و پرورده پیشتازان فکری شیعه در سده سیزدهم بود، به آلت بی‌اختیار شاهزاده‌بی روسی که اندک زمانی در ایران زندگی کرده بود تبدیل شد. بر همین منوال بهاء‌الله و صبح ازل و جانشینان و پیروان ایشان نیز آلت دست دولت‌های روس، عثمانی، انگلیس، و اسرائیل پنداشته شدند.

این نگرش توطئه‌آمیز تنها کار افراد نا آگاه به فن تاریخ‌نگاری نبود. چندی پس از انتشار "یادداشت‌های دالقرکی" فریدون آدمیت، روایت دیگری عرضه کرد که در آن ملا حسین بشرویه‌ای مأمور برانگیختن سید علی محمد شده بود. وی در *امیرکبیر و ایران*، که نخستین بار در ۱۳۲۳ ش. منتشر شد، گزارش داد که ملا حسین بشرویه‌ای «ملائی بود تیزهوش، زیاندار، و دلیر و از سال ۱۲۴۵ [ه. ق. ۱۸۲۹ م] که در مشهد اقامت داشت به صحنه سیاست وارد گردید و به عمال انگلیس راه یافته نزدیک شد.» به قول آدمیت، آرتور کونولی (Arthur Conolly) انگلیسی که «به انجام مأموریت مهمّی در صفحات خراسان و افغانستان و ترکستان وارد مشهد گردید با بعضی از علمای آنجا مثل ملا حسین و آخوند محمد جواد و ملا احمد آخوندزاده دوستی و یگانگی ریخت و

با ایشان، که محرم اسرار و تنها کسانی بودند که از مأموریت او آگاهی داشتند، راه هرات پیش گرفت و به انجام کار خود پرداخت». ملا حسین "بازیگر" که «مدتی در کوفه اقامت داشت و بساط ملایی و روحانگیری را در آنجا گسترده بود» برای انجام وظیفه به شیراز آمده «با سید علی محمد طرح دوستی ریخت و پس از چند روز مباحثه و گفت و شنود مقدمات ظهور امام زمانی را چیدند». پس از ذکر اختلاف بین بهاء الله و صبح ازل، آدمیت نوشت: «چنان که ملاحظه می‌گردد، ازلیان (بایان) به حمایت انگلیس پشت گرم و روس‌ها نیز میرزا حسین علی و بالنتیجه بهائیان را زیر حمایت گرفته بودند و به همین جهت است که ادوارد برون به طبع *نقطه الکاف* که جانشینی صبح ازل را ثابت کرده و مقام میرزا حسین علی را غصبی می‌نماید، دست یازیده...» او درباره‌ی ادوارد برون که با برخی از ازلیان رفت و آمد داشت نوشت «انسان وقتی که کتاب یک سال در میان *ایرانیان* تألیف ادوارد برون را مطالعه می‌کند... آن وقت می‌فهمد این "افسر آزموده" انگلیسی چه خدمت بزرگی به دولت خود کرده است». به پیروی از خبرنگاری انگلیسی که "کاپیتان تومانسکی" (Capitain Toumansky) روسی را عامل انتشار آثار بهائیان پنداشته بود، آدمیت نیز می‌گوید «ما هم با همین سنخ استدلال ادوارد برون انگلیسی را از کسانی می‌دانیم که مأموریت‌های رسمی در اشاعه این مذهب سیاسی داشته است». در شرح این روایت، آدمیت نوشت: «اصولاً دین بابی و بهائی، اگر رنگ سیاسی نگرفته بود، و دست بیگانه ریشه‌ی آن دو را تغذیه نمی‌کرد، مسلماً مثل هزاران فرقه‌ی دیگر، که در گوشه و کنار ایران، هر چند یک بار می‌روید و می‌بالد و می‌خشکد، در زوایای تاریخ و قفر این پهن دشت مدفون می‌شد و این آتش‌ها، سر و صداها و جنجال‌ها از آن بر نمی‌خاست». در پایان این نوشته آدمیت دیدگاهی که گزارش تاریخی او و نویسنده "یادداشت‌ها" را شکل داده بود، بدین سان بیان کرد: «تمام این فسادها از شاهکارهای پرآشوب سیاست‌بازان ماهری می‌باشد که از غفلت و سادگی ملت ایران سوء استفاده نموده، و رگ خواب و نبض جامعه را در دست گرفته و آهنگ

بهائی ستیزی و اسلام‌گرایی در ایران

خواب‌آوری در گوش او ساز کرده، تخم نفاق و جدایی را میان ایشان پراکنده، امنیت و آرامش ایران را بر باد داده‌اند».^{۱۹} این پیش فرض زمینه‌ساز تئوری‌های توطئه‌آمیزی بود که کیش بهائی را «مذهب سیاسی» و ساخته و پرداخته دشمنان ایران و اسلام قلمداد می‌کرد. در این نگرش اراده و انتخاب آگاهانه مردم نقش تعیین‌کننده‌ای نداشت.

چنین نگرشی شالوده‌ی ساخته‌های بهائیت در صحنه دین و سیاست (۱۳۲۶ ش.) تألیف انور ودود را فراهم ساخت. این کتاب که با مقدمه‌یی از آیت‌الله ابوالقاسم کاشانی به چاپ رسیده بود، مبارزه با بهائیت را به عمده‌ترین هدف جامعه‌ی روحانیت شیعه تبدیل کرد. با واقعی‌پنداشتن «یادداشت‌های کینیاز دالخورکی»، انور ودود نتیجه گرفت که «میرزا علی محمد باب زائیده سیاست روس‌ها بود.» بدین روایت، پس از کشته شدن باب و در «دنباله نقشه قبلی»، «روس‌ها به میرزا حسین علی (بهاء‌الله) کمک کردند.» در این تاریخ‌پردازی رابطه‌های خیالینی رویدادهای برگزیده را به یکدیگر وصل می‌کرد و گزارشی شبه تاریخی اما باورکردنی را برمی‌ساخت که کارآیی بخصوصی در مبارزات سیاسی ایران داشت. این روایت همچون دیگر روایت‌های توطئه‌محور، به سادگی دولت‌های روسیه، عثمانی، و انگلیس را در کار پی‌افکندن آیین باب و بهاء همدست ساخت. در این روایت، «عثمانی‌ها در اثر فشار و یا خواهش انگلیس‌ها میرزا حسین علی را در خاک خود نگاه داشتند و آن فشار و یا خواهش هنگامی آشکار شد که مدال را به عباس افندی دادند.» با چشم‌پوشی از زمینه‌ی تاریخی و دینی‌یی که به برآمدن اهل باب و بهاء انجامید، ودود ادعا کرد که «بهائیت ساخته‌هایی است که سیاست آن را به صورت دین درآورد.» نتیجه اخلاقی این تاریخ‌پردازی آن بود که «بهائیت ویران‌کننده‌ی اجتماع» قلمداد شد و «رجال مجلس و دولت» برای مبارزه با «ترویج دهنده‌ی آن» فرا خوانده شدند. در پاسخ به این فراخوان، آیت‌الله کاشانی در مقدمه کتاب نوشت:

به نقل از: *ایران نامه*، سال نوزدهم، شماره ۱-۲

دینی به نام بهائیت که زنا، قمار، ربا، خیانت، دروغ، تزویر و انواع منهیات و مفسد اخلاقی را که نتیجه‌اش بر هم ریختن نظامات بشری و بهم زدن مبانی نوامیس و اخلاق و ترویج دروغ و خرافات و نازل نمودن انواع مزخرفات خنده‌آور به نام وحی بر اغنام‌الله و به منظور سیاست بیگانگان که بدست سیاست بیگانه به وجود آمده بسیار خنده‌آور است و لازم نیست کسی در اطراف قوانین سخیفانه و سفیهانه آنکه حتی عوام آن را تمسخر می‌کنند چیزی بگوید.

از آن پس نیز مخالفان بهائیان، برخلاف پیشینیان، کمتر به مبانی و قوانین آیین بهائی پرداختند و بیشتر به اشاعه این باور برخاستند که آیین باب و بهاء مرامی سیاسی است که «یگانه منظور آن شیاطین سوق مردم به اسم دین به بی دینی و لامذهبی می‌باشد».^{۲۰}

مرتضی احمد آ. نویسنده‌ی (مستعار) «تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهائی» (۱۳۴۴ ه. ش. ۱۹۶۵ م.) نیز گمان داشت که «آیین ساختگی» بهائیت فقط برای گمراهی و تفرقه بین افراد این مملکت پی ریزی شده است. به گمان وی، رهبران بابی و بهائی نخست «سرسپرده دولت بهیه روس» سپس به «تأیید دولت عثمانی» و پس از آن «به نفع حکومت انگلستان مشغول به فعالیت جاسوسی گردیده بودند.» در ادامه این گزارش رمان‌وار که ایرانیان پیش از سلطنت ناصرالدین شاه را «ملتی یکدل و هم پیمان» می‌شمرد، بایان و بهائیان مسئول «کشمکش‌های داخلی» شناخته شدند زیرا:

از آنجا که آنها که ظلم می‌کنند با آنان که به ظلم راضی باشند و کسانی که بدان تن در دهند در پیشگاه خرد و وجدان یکسانند، می‌توانیم ایشان را هم در زمره استعمارگران بدانیم و حقاً هم چنین است. علاوه برآنکه مزدور اجانب بوده‌اند و آلت دست جاسوسان بشمار رفته‌اند گروه بسیاری را مستعمره خویش قرار داده و عقل آنها را استعمار کرده‌اند و بزرگ‌ترین سرمایه انسانیت را از آنها گرفته‌اند و

بهای سستی و اسلام‌گرایی در ایران

در پرتو این رفتار جان و مال و عرض و ناموس همگی را تحت فرمانروایی خود قرار داده‌اند. اگر استعمارگران دیگر برای چند صباحی از منابع درآمد کشورهای ضعیف استفاده کرده‌اند ایشان برای مدت‌ها یوغ استعمار را به گردن پیروان خود افکنده‌اند.

پس از اشاره به «تماس‌های سرّی آنان [بهایان] با استعمارگران» نویسنده بدین نتیجه رسید که «استعمارگران بوسیله این ایادی همواره نقشه‌های خود را اجرا داشته و می‌دارند و از طرفی حسّ دینی افراد را از بین می‌برند تا بهتر بتوانند به آمال خود نایل گردند».^{۲۱}

این گونه تاریخ‌پردازی و واقعیت‌سازی بجای آنکه پدیده‌های تاریخی را برآیند تأثیر متقابل عوامل درونی و برونّی (محلی و جهانی) داند، علّت‌ها و انگیزه‌های خارجی را تعیین کننده می‌پنداشت. بدین ترتیب نقشی را که پروردگار در چرخش ایّام در تاریخ‌نگاری کهن ایران بر عهده داشت، در تاریخ‌نگاری نو «قدرت‌های استعماری» برعهده گرفتند. آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی، در یکی از نخستین نوشته‌هایش که در ۱۳۳۳ ه. ش. ۱۹۵۴ م. به چاپ رسید، این پدیده فکری را این گونه شرح داد:

به عقیده من، این روحیه عجیبی که در بسیاری از ما ایرانیان پیدا شده که حتی وزش باد و باریدن باران را از سیاست انگلیس‌ها می‌دانیم، بعید نیست که خودش از سیاست انگلیس‌ها باشد؛ که به کمک عمّال آنها انتشار یافته و به وسیله آن هر جنبش اصلاح طلبانه‌ای را نیز لگه‌دار می‌سازند! چه سیاستی از این بهتر که امروز در جامعه‌ی ما در هیچ طبقه‌ای کسی به کسی اعتماد ندارد، و همه به همه بدبین‌اند. بدیهی است که این حس بدبینی و عدم اعتماد، روح یأس و نومیدی از

به نقل از: *ایران نامه*، سال نوزدهم، شماره ۱-۲

اصلاحات را در افراد می‌دمد و بالتّیجه قدرت اراده و تفکّر را از همه سلب می‌کند.
ملّتی که اراده و تفکّر ندارد هرگز استقلال سیاسی و اقتصادی هم نخواهد داشت
[تأکید در اصل].^{۲۲}

این نگرش “عجیب” در تاریخ‌نگاری، که با گفتمان‌های سیاسی معاصر ایران عجین است پیامد روندی دگرستیز و دگرزدا بود که تحولات داخلی در ایران را به کلّ زاییده‌ی نقشه و اراده‌ی خارجی قلمداد می‌کرد. بدین سان معماران ایرانی این شگرد در پی آن بودند که حریفان “وابسته” خویش را از گستره‌ی همگان بزاینند. این روش که نخستین بار علیه بابیان و بهائیان به کار گرفته شده بود، گفتمان و سامان سیاسی ایران را به سوی نفرت پروری، خشونت‌ستایی، و خودکامگی گسیل داد.

بهائی‌ستیزی و حوزه همگان اسلامی

کناره‌گیری رضا شاه از سلطنت در شهریور سال ۱۳۲۰ صحنه سیاسی را برای شکوفایی نیروهایی که در دوره‌ی حکومت او سرکوب شده بودند گشود. در دهه‌ی ۱۳۲۰ هیأت‌ها و سازمان‌های اسلامی بسیاری در سراسر ایران برای مقابله با بهائیان، مادیگرایان، و هواداران کسروی تشکیل شد. در کنار احزاب سیاسی و هیأت‌های محلی، تشکلاتی همچون انجمن تبلیغات اسلامی، جمعیت مبارزه با بی‌دینی، اتّحادیه مسلمین،^{۲۳} جمعیت فداییان اسلام، جامعه‌ی مسلمین، جامعه‌ی تعلیمات اسلامی، جمعیت مروجین مذهب جعفری، انجمن اسلامی دانشجویان، و کنگره جوانان اسلام^{۲۴} به سازماندهی تبلیغات و آموزش اسلامی پرداختند. در کنار این سازمان‌های سراسری، نیروهایی همچون کانون انتشارات اسلامی رشت و بابل، انجمن پیروان قرآن و کانون نشر حقایق اسلامی مشهد،^{۲۵} جمعیت دعوت اسلام گیلان،

بهائی ستیزی و اسلام‌گرایی در ایران

جمعیت برادران اسلامی کرمانشاهان، انجمن مبارزه با خرافات اصفهان، و کانون تبلیغات اسلامی شیراز تشکیلات گسترده‌ای را در حوزه‌ی فعالیت‌های خود فراهم ساختند. این تشکّل‌ها، مسجدها حسینیه‌ها و محله‌ها را به حوزه‌ی بهم‌پیوسته‌ای برای تبلیغات و تعلیمات اسلامی تبدیل کردند. آنچه که این گردهمایی‌های تعلیماتی را از جلسات روضه‌خوانی و نمازگزار می‌جزّا می‌کرد اهداف آینده‌ساز آن‌ها بود که برای مقابله با «لُجنه‌های [کمیته‌های] بهائی»، احزاب سیاسی و کانون‌های مدنی شکل گرفته بود. این تشکیلات از طریق آموزش و نشر اسلامی در پی آن بودند که مانع از پیشرفت بهائیان و اندیشه‌های غیر دینی در آینده شوند. بدین سان، با ائتلاف و پیوستگی مساجد، منازل، و کانون‌های اسلامی مبارزه‌ی پیگیری برای ساختن آینده‌ای اسلامی آغاز شد. در این چالش‌ها نشریاتی چون *آیین اسلام*، *پرچم اسلام*، *دنیای اسلام*، و *ندای حق* نقش مهمی در اسلامی کردن حوزه‌ی همگان داشتند.

«انجمن تبلیغات اسلامی» از فعال‌ترین سازمان‌های ضد بهائی بود که در آغاز دهه ۱۳۲۰ تأسیس شد. عطاءالله شهاب‌پور، «بانی انجمن تبلیغات اسلامی»، در دهه‌ی ۱۳۱۰ از نویسندگان دائمی نشریه فاشیستی *ایران باستان* بود. شهاب‌پور با بازنگری به پیشینه‌ی خویش، اعتراف کرد که: «من چند سال از درک حقیقت کور بودم... در عین حال که مغرور این همه عجب و کبر بیهوده بودم عامل سعادت به من روی آورد و در عرض چند ساعت آن همه کبر و ناز فرو ریخت... فهمیدم که خوشبختی در دین اسلام است و بس». ۲۶ پس از دیدن «منظره‌ی حقیقت»، شهاب‌پور در فروردین ۱۳۲۱ به نشر جزوه‌ای به نام «آیین گشایش راه نو در عالم حقیقت» پرداخت. این جزوه نخستین اثر منتشره از سوی انجمن تبلیغات اسلامی بود، و در آن «فهماندن اهمیت دین‌داری» و «فهماندن حقیقت دین اسلام به دنیا» از اهداف انجمن تبلیغات اسلامی معرفی شد. انجمن در پی اثبات این باور بود که «ادیان موجوده امروزه جز اسلام همگی کهنه و منسوخ و خرافی یا ساختگی هستند و دین حقیقی که باید پیروی کرد دین اسلام

به نقل از: *ایران نامه*، سال نوزدهم، شماره ۱-۲

است.^{۲۷} جلال آل احمد، نعمت جهان‌نویسی (سردبیر هفته‌نامه‌ی فردوسی)، علی اکبر شهابی، و محمد علی و محمد حسن و عبدالرحیم و علی اکبر علمی (گردانندگان نشر علمی) از جمله «یاران» سرشناس انجمن تبلیغات اسلامی در سال ۱۳۲۲ بودند.^{۲۸} شهاب پور به منظور پیشبرد اهداف انجمن، همکاری نزدیکی با علماء برقرار کرد و آنها را به نگارش کتاب‌هایی ساده فهم، «خود آموز فقه»، تشویق نمود. مجتهد کمره‌ای، هبة الاسلام شهرستانی، و محمود طالقانی از جمله همکارانی بودند که انجمن تبلیغات اسلامی نوشته‌هایشان را به چاپ رساند.^{۲۹} برای جلب همکاری علماء انجمن به بسیج نیرو برای اجرای «اصل دوم متمم قانون اساسی و ورود پنج نفر از علمای طراز اول به مجلس شورا» پرداخت. انجمن تبلیغات اسلامی خواهان بود که در این بسیج «برادران اسلامی»... «دولت و مجلس را وادار نمایند این اصل مهم را که نجات ایرانیان و مسلمانان بسته به آن است اجرا نمایند».^{۳۰} برای پیشبرد تبلیغات اسلامی، انجمن در ۱۳۲۶ به تأسیس «دارالعلوم دینی و عربی»،^{۳۱} انتشار مجله هفتگی نور دانش (مهر ۱۳۲۶)، و ایجاد «آسایشگاهی برای زوار در کربلا» اقدام کرد.^{۳۲} در کنار جزوه‌های تعلیماتی که از فروردین ۱۳۲۱ تا آبان ۱۳۲۳ در ۱۲۸۰۰۰ نسخه چاپ شد،^{۳۳} انجمن به نشر *سالنامه نور دانش* نیز پرداخت. این سالنامه که از سال ۱۳۲۴ منتشر شد اغلب شامل معرفی‌نامه‌ی بهائینی بود که در آن سال به اسلام گرویده بودند. این معرفی‌نامه‌ها معمولاً با ندامت‌نامه‌ای همچون متن زیر که در ۱۹۶۶/۱۳۴۵ به چاپ رسیده بود همراه بود:

اینجانب رهبر زمانی فرزند مرحوم محمد تقی دارای شناسنامه شماره ۹ متولد ۱۳۱۸ بهائی‌زاده اهل و ساکن همت آباد آباده پس از تجربه‌ی حقیقت واقعی و تماس با افراد روشنفکر مسلمان به بطلان و پوشالی بودن مرام ضالّه واقف، نفرت و انزجار شدید خود را نسبت به این مرام اعلام می‌دارم و دین مبین اسلام و شریعت

بهای ستیزی و اسلام‌گرایی در ایران

مقدّس اثنی عشری را یگانه راه درست و آیین جاودانی دانسته به ختمیت رسالت و نبوت حضرت محمد بن عبدالله ص. واقف حضرت علی بن ابیطالب ع. و یازده فرزندش را راهنمایان و پیشوایان و امامان بحق و اوصیاء پیغمبر اسلام می‌شناسم.

این ندامت‌نامه‌ی پیش‌نوشته شده، همانند ندامت‌نامه‌ی شخص دیگری بود که خود را «اهل و ساکن ده بیدآباد» معرفی کرد.^{۳۴}

«انجمن تبلیغات اسلامی» در دهه‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۵۰ ش. (۱۹۵۰/۱۹۷۰) از فعال‌ترین سازمان‌های ضد بهائی در ایران بود.^{۳۵} بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سازمان دیگری به نام رسمی «انجمن خیریه‌ی حجتیه‌ی مهدویه» به وجود آمد که بنا بر فعالیت اصلی آن به «انجمن ضدّ بهائی» معروف شد، و بسیاری از دست‌پروردگان آن بعدها از چهره‌های با نفوذ جمهوری اسلامی شدند. پس از انقلاب اسلامی از این سازمان با نام «انجمن حجتیه» یاد شد.^{۳۶}

«جامعه تعلیمات اسلامی» سازمان دیگری بود که با اشاعه‌ی آموزش اسلامی در صدد پیشگیری از گسترش آیین بهائی بود. این جامعه در اوایل ۱۳۲۲ با پیشنهاد عباسعلی اسلامی واعظ و «کمک شش نفر از فضلا» به وجود آمد و به این نتیجه رسید که بهترین وسیله اصلاحات دینی و اجتماعی آموزش و پرورش دینی بدون دخالت در سیاست روز است. در پایان سال ۱۳۲۳ این جامعه هفت آموزشگاه شبانه‌ی علوم دینی تأسیس کرد. در خرداد ۱۳۲۵ تعداد این آموزشگاه‌ها در شهر تهران به ۲۴ و تعداد دانش‌آموزان آن‌ها به ۲۳۳۷ رسید.^{۳۷} در پایان ۱۳۲۶ تعداد مدارس شبانه به ۴۵ و مدارس روزانه به ۱۶ شعبه افزایش یافت.^{۳۸} بنا به گفته‌ی عباسعلی اسلامی در طی ۲۵ سال فعالیت، جامعه‌ی تعلیمات اسلامی «بیش از ۱۷۰ مؤسسه فرهنگی توأم با تعلیمات دینی و اخلاقی» بنیان نهاد.^{۳۹} در کنار شعبه‌های تهران، آموزشگاه‌های جامعه در شهرها و روستاهایی برپا شد که در آن‌ها بهائیان فعالیت‌های آموزشی داشتند.

به نقل از: *ایران نامه*، سال نوزدهم، شماره ۱-۲

جامعه‌ی تعلیمات اسلامی، ”برای خدمت به میهن و فداکاری در راه دین مبین اسلام“، توجه خاصی به خبرپراکنی داشت. به عنوان نمونه، حسین عبداللّهی در نامه‌ای به ”حجج اسلام و مراجع تقلید“ گزارش داد که در سفری به دهات اطراف اصفهان، واعظ تهرانی آقای غلامرضا فیروزیان شاهد آموزش بهائی در قهوه‌رخ اصفهان بود:

یک نفر بهائی چندین سال است بچه‌های مسلمان را بجای بسم الله الرحمن الرحیم، بسم الله الابهی و بجای تعلیمات و دستورات اسلامی تعلیمات بهائیت و حتّی قبله را به طرف دیگری... به این نونهالان اسلامی نشان می‌داده است و حتی چند نفر دختر مسلمان در این مکتب نیز بوده‌اند که کاملاً از روی کتاب‌های مخصوص تعلیمات پوشالی بهائیت را به آنها یاد می‌داده است. آیا علت این خرابی‌ها چیست؟! و مسئول کیست!؟

در ادامه این گزارش عبداللّهی خاطر نشان ساخت که «به عقیده ما تمام این مفساد و خرابی‌ها در اثر نبودن مربیان دینی در این محل‌های مختلف است و هرگاه در راه چاره‌بیش از این غفلت شود طولی نخواهد کشید که این یک مشت مسلمان ساده‌لوح دهات که دسترس به وعظ و خطابه‌های دینی ندارند یک مرتبه تغییر ماهیت خواهند داد!!» این ”نماینده مطبوعات اسلامی [و] خبرنگار جرّاید دینی“ راه حل این مشکل را آن دانست که «آقایان مراجع مخصوصاً آیت الله بروجردی و آقایان حجّت و فیض کثر الله امثالهم هرچه زودتر یک عدّه طلاب روشنفکر و جدّی را که بتوانند از عهده تبلیغات لازمه و تذکرات مفیده برآیند مأمور دهات اطراف شهرستان‌ها نموده که بوسیله‌ی تبلیغات دینی سدّ پیشرفت این افراد بی‌دین و بی‌بها شوند» در ادامه، گزارشگر از «حاج شیخ عباسعلی اسلامی مدیر و مؤسس جامعه تعلیمات اسلامی که مردی جدّی و

بهائی ستیزی و اسلام‌گرایی در ایران

روشنفکر هستند» خواست که «عده‌ای را مأمور نمایند که در تمام شهرستان‌ها شعبات زیادی از کلاس‌های درسی جامعه را تشکّل داده و مخصوصاً دهات و قراء دور از دست را بیشتر تحت نظر داشته باشند؛ بلکه به خواست خدا و کوشش مسلمانان بیدار، سدّی در مقابل راهزنان دین فراهم آید و یک مشت کشاورز بیسواد از چنگال این پیشوایان فتنه و فساد محفوظ و مصون بمانند». ^{۴۰} در پی انتشار این نامه، مهدی صدیقی در اطلاعیه‌ای مژده داد که «بحمدالله در اثر چند شب سخنرانی از طرف شیخ غلامرضا فیروزیان آموزشگاه شماره ۶ شبانه جامعه تعلیمات اسلامی شعبه اصفهان در آن محل تشکیل و پس از یک سلسله مذاکرات دینی با معلّم بهائی مزبور مشارالیه در عقیده خود متزلزل و مکتب خود را بهم زده و فعلاً هم از آن ده خارج شده است». ^{۴۱} در این زنجیره خبرهای تبلیغاتی که در روزنامه دنیای اسلام منتشر شد، غلامرضا فیروزیان هم منبع اصلی خبر تبلیغات بهائیان، و هم بانی تأسیس آموزشگاه تعلیمات دینی در قهوه رخ بود.

در کنار تبلیغات خبری، جامعه در تدوین متون درسی نیز دست داشت. همزمان با کوشش آیت‌الله بروجردی برای افزودن تعلیمات دینی به دروس دبستان‌ها و دبیرستان‌ها، حسنعلی گلشن، مدیر کلّ مدارس جامعه تعلیمات اسلامی، *اخلاق گلشنی* را برای تدریس در مدارس شبانه و روزانه آن جامعه تألیف کرد و امیدوار بود که «وزارت فرهنگ نیز تدریس این کتاب را در دبستان‌ها و دبیرستان‌های مربوطه تحت عنوان تعلیمات دینی مقرر دارند». ^{۴۲} در ماه‌های آخر حکومت دکتر مصدق این شایعه که دکتر مهدی آذر وزیر فرهنگ قصد دارد جامعه‌ی تعلیمات اسلامی را تعطیل و مدارس بهائی را تقویت کند نقش مهمّی در بسیج احساسات دینی علیه دولت وی داشت. ^{۴۳}

”جمعیت مذهب جعفری“ از دیگر سازمان‌های ضد بهائی دهه ۱۳۲۰ بود. در نامه سرگشاده‌یی از طرف این جمعیت، سید مرتضی خلخالی و عبدالحسین معتضدی در پرچم اسلام (بهمن ۱۳۲۶) خبر از نفوذ روزافزون بهائیان دادند: «امروزه در تمام

وزارتخانه‌ها و ادارات بهائی‌ها به شغل‌های مهم و مؤثری اشتغال و با مذهب پوشالی خود در تمام شئونات دینی مدنی و ملی ما وارد شده رفته رفته کار را بجایی رسانیده‌اند که در بعضی جاها بر خلاف نص صریح قوانین موضوعه کشوری اشخاصی که هم مسلک آنان باشند توصیه استخدام کرده و بدینوسیله مشغول تبلیغات سوء خود می‌باشند.» در این نامه جمعیت مذهب جعفری از "پیشگاه مقدس و مبارک" شاهنشاه تقاضا کردند که «بهائی‌ها را از ادارات و وزارتخانه‌ها اخراج نموده و جلوگیری از تظاهرات آنان بنمایند».^{۴۴} دو ماه پس از نشر این نامه سرگشاده "یک نفر مسلمان" با ذکر "تبلیغات زهراآگین" بهائیان از مجلس شورای ملی درخواست کرد که «با صدور اعلامیه [ای] به این گونه اشخاص که ممکن است با ادامه اعمال بی‌رویه‌ی خود نظم و امنیت را مختل نمایند باید گفت هرچه زودتر از نقشه‌ی خائنه‌ی خود دست بردارند؛ و آلا روزی خواهد رسید که ملت مسلمان ایران حساب خود را با دشمنان اسلام تصفیه خواهد کرد». نویسنده سپس روی به "آقایان روحانیون" کرده هشدار داد که: «آقایان محترم هر شهرستان باید کوشا باشند که تبلیغات زهراآگین بهائی‌ها کوچک‌ترین اثری در روحیه‌ی مردم، مردمی که در جهل و نادانی بسر می‌برند، نمایند. باید با ایجاد دستگاه تبلیغاتی که متکی به مبادی عالی‌یه مذهبی بوده و ایمان افراد را در انجام وظایف اخلاقی و رشد اجتماع و ترقی‌خواهی راسخ نماید مردم را روشن نموده تا هر فردی از افراد مسلمان قادر باشد که با منطق قوی و نشان دادن قدرت اسلام مشت محکم به دهان مخالفین اسلام بگوید».^{۴۵} هدف اصلی بسیاری از هیأت‌ها و انجمن‌های اسلامی که در این دهه‌ی پر تحوّل به وجود آمد کوبیدن همین «مشت محکم به دهان مخالفین اسلام» بود.

"جمعیت هیأت مروّجین مذهب جعفری" از سازمان‌های اسلامی دیگری بود که از ائتلاف ۶۰ الی ۷۰ هیأت دینی تهران- از جمله هیأت محمدی، هیأت متوسلین، هیأت مرتضویون، هیأت انصار دینی، و هیأت پیر عطاء در سال ۱۳۲۶ به وجود آمده بود.^{۴۶}

در مجمع هیأت مروّجین مذهب جعفری که در ۲۰ آذر ۱۳۲۶ تشکیل شد شیخ مهدی شریعتمدار «اثبات نمود که از وظایف حتمیه‌ی ملت و دولت ایران قیام بر علیه اقدامات ضد دین و مذهب جعفری است با تصریحی که قانون اساسی به این مطلب نموده است».^{۴۷} این جمعیت که فعالیت‌های چشم‌گیری داشت در بیانیه‌ای در بهمن ۱۳۲۶ اعلام کرد: «بجز دین اسلام مخصوصاً مذهب حقّه‌ی جعفری اگر اسمی از دین و مذهب در جهان می‌شنوید مطمئن باشید که صرف ایمان و عقیده نیست بلکه اصل و ریشه آن یک تشکیلات سیاسی و دسته‌بندی‌های مرموزی است که برای اسکات شهوات و تأمین اغراض مشتی بازیگران سیاسی در لباس آیین جلوه‌گری می‌کند». این بیانیه از «برادران عزیز» خواست که «در مقابل این سیل‌های بی‌دینی و عقاید گوناگون»، همچون امام جعفر صادق، فرزندان خود را «که مسلمانان آتیه و حافظ دین در این کشور اسلامی» هستند «به نیروی علم و دانش» مجهّز سازند.^{۴۸} جمعیت هیأت مروّجین همچون دیگر هیأت‌های اسلامی، که در منازل و محله‌های سراسر ایران تشکیل می‌شد، آموزش اسلامی را برنامه‌ای هدفمند و آینده‌ساز برای پیشگیری از پیشرفت بهائیان و «عقاید گوناگون» دانستند.

کانون انتشارات اسلامی رشت را «واعظ شهیر» حاج سید محمد علی صدرایی اشکوری در ۱۳۲۶ برای مقابله با «مذاهب مختلفه و پیروان آن‌ها» بنیان نهاد.^{۴۹} او چندی بعد شعبه‌ای نیز در بابل تأسیس کرد که بنا بر گزارشی در مهر ماه ۱۳۳۴ «تاکنون ۲۱ نفر بهائی که... در اثر تبلیغ سودمند معزی‌الیه مشرف به دیانت مقدّس اسلام شده و از گذشته اظهار ندامت و پشیمانی و توبه کرده‌اند و در جزو مسلمانان به اعمال واجبه‌ی عبادی خود مشغول و برادروار مورد احترام و مهربانی سایر مسلمانان شهرستان بابل قرار گرفته‌اند». پس از ذکر نام این افراد ندای حق نوشت: «این است نتیجه تبلیغات دینی و کوشش مبلغین مذهبی که بحمدالله در همه جا گویندگان و واعظان و مبلغین اسلامی مشغول بیداری مردم و هدایت آنها به راه راست بوده و جای نهایت شکرگزاری است که

به نقل از: *ایران نامه*، سال نوزدهم، شماره ۱-۲

توفیقات بسیاری شامل حال همه مردم شده و این هم از برکات وجود حسین بن علی ع. است.^{۵۰}

در مشهد نیز برای مقابله با بهائیان، مادیگرایان، و هواداران کسروی تشکلهایی چون انجمن تبلیغات اسلامی، انجمن پیروان قرآن، انجمن انصار فاطمی، کانون نشر حقایق اسلامی، و مبارزین اسلام تأسیس شد. جلسات انجمن تبلیغات در مسجد حاج فرهاد، انجمن انصار در منازل اعضاء، و مبارزین اسلام که از فداییان اسلام پیروی می‌کردند نیز سیار بود.^{۵۱} برنامه‌های تبلیغاتی انجمن تبلیغات اسلامی را فخرالدین حجازی به عهده داشت که با همکاری شیخ محمود تولایی ذاکرزاده (معروف به حلبی) مشهد را به یکی از مهم‌ترین مراکز مبارزه با بهائیان تبدیل کرد.^{۵۲} حاج علی اصغر عابدزاده نیز انجمن پیروان قرآن را بنا نهاد که دارای چهارده مدرسه به نام چهارده معصوم بود.^{۵۳}

کانون نشر حقایق اسلامی از دیگر تشکیلات اسلامی مشهد بود که به همت محمد تقی شریعتی صدر تأسیس شد. بنا بر گزارشی در تیر ۱۳۲۶ «هنگامی که تبلیغات شوم کسروی جوان‌های اسلام را به پرتگاه بی‌دینی می‌کشاند، این مجاهد اسلامی چون سدّ مستحکمی در صدد برآمد که از تنفیذ مسمومات مهلکش جلوگیری نماید. دو سال را با تشکیل جلسات سخنرانی سیار برای تنویر افکار طبقه جوان گذرانیده تا اینکه در محرم امسال به کمک عده‌ای از خیرخواهان مشهد انجمنی به نام کانون نشر حقایق اسلامی تأسیس نمودند.»^{۵۴} احسان‌الله پرتوی از جمله سخنرانان کانون نشر حقایق اسلامی بود که به کوشش شریعتی به اسلام گروید. بنا بر گزارش پرچم اسلام، پرتوی «امروز از مبلغین معروف و خدمتگذاران صدیق به جامعه‌ی تشیع می‌باشند و ذکر خیر ایشان در محافل و مجالس ورد زبان هاست و سخنرانی‌های ایشان معروف خاص و عام در مشهد و سبزوار و قوچان است.» در مصاحبه‌ای با پرچم اسلام در شهریور ۱۳۲۸ پرتوی گفت: «من اصولاً بهائیان زاده‌ام و تا چهار پشت من بهائی بوده، پدر بزرگ من غلامحسین حیران سنگسری

بهای ستیزی و اسلام‌گرایی در ایران

و معروف به استاد غلامحسین بوده که از منحرفین معروف سنگسر بود. پدرم هم در سنگسر فعالیت زیادی داشت، اکنون هم در سنگسر حیات دارد و مسلمان شده است».^{۵۵}

بسیاری از رهبران آینده انقلاب اسلامی در فعالیت‌های تبلیغی و آموزش اسلامی که در نقاط دوره افتاده‌ی ایران در دهه ۱۳۲۰ در مقابله با بهائیان سازمان یافته بود شرکت داشتند. مثلاً آیت‌الله محمد حسینی بهشتی در گزارشی از دوران طلبگی خود نوشت: «در طول این سال‌ها فعالیت‌های تبلیغی و اجتماعی داشتم، در سال ۱۳۲۶ یعنی یک سال بعد از ورود به قم با مرحوم مطهری و آقای منتظری و عده‌ای از برادران حدود هجده نفر، برنامه‌ای تنظیم کردیم که برویم به دورترین روستاها برای تبلیغ و دو سال این برنامه را انجام دادیم».^{۵۶} آیت‌الله ربانی شیرازی نیز از فعالیت‌های خود در آن دوره چنین یاد کرد:

با بینشی که برای نجات ایران داشتم، اقلیت‌هایی که به نام دین مشغول فعالیت بودند، اقلیت‌های سیاسی که برای تضعیف اسلام به وجود آمده می‌دانستم لذا با آنها دائماً در معارضه و مباحثه می‌بودم. از جمله صوفیه، بابیه، بهائیه و شیخیه. با فرقه صوفیه و بابیه و بهائیه زیاد بحث و گفتگو می‌نمودم به قسمی که از من گریزان بودند و حاضر به بحث نمی‌شدند، از همان ابتدای تحصیلات به تبلیغ پرداختم و در قری و قصبات و شهرستان‌های شیراز منبر می‌رفتم و در سال ۱۳۲۶ در اثر تبلیغات در سروس‌ستان ۷۲ یا ۸۲ نفر از بهائیان مسلمان شدند که روزنامه‌های پرچم اسلام و غیر آن منعکس نمودند.^{۵۷}

این شایعه که بهائیان، مادیکرایان و کسروی و هوادارانش در صدد نابودی اسلام هستند، در نگرش طلابی که در دهه ۱۳۲۰ در حوزه‌های علمیه مشغول تحصیل بودند تأثیری

به نقل از: *ایران نامه*، سال نوزدهم، شماره ۱-۲

بسزا داشت. آنها که اغلب با نوشته‌هایی همچون "یادداشت‌های دالقرورکی" سیاسی شده بودند و هرگونه باور دینی خارج از مدار اسلام و تشیع را ساخته‌ی استعمار برای تضعیف اسلام می‌پنداشتند. بدین سان این نسل از طلاب، مبارزه در راه اسلام را مبارزه با "استعمار" و مقابله با دگردینی می‌پنداشتند. این نسل که از نزدیک شاهد فعالیت‌های تبلیغاتی و آموزشی بهائیان، حزب توده و کسروی و هوادارانش بود، نهادها و برنامه‌های تعلیماتی گسترده‌ای را برای مقابله با آنها بنا کرد. برای نیل به وحدت و یگانگی دینی، که از آموزه‌های احمد کسروی بود، آن‌ها ایمان به مذهب بجز تشیع را نقشه‌ی استعماری برای تجزیه ایران و تضعیف اسلام می‌پنداشتند. در مقابله‌ی اخلاقی با دگردینان و دگراندیشان، طلاب این نسل آینده‌ای را پی افکندند که معرّف حال اکنون ایران است.

نشر و تبلیغ اسلامی

نشریاتی همچون *آیین اسلام*، *پرچم اسلام*، *دنیای اسلام*، و *ندای حق* نقش مهمی در پیوند هیأت‌ها و انجمن‌های دینی و پیدایش حوزه‌ی همگان اسلامی داشتند. این حوزه که از بهم پیوستن نهادها و نشریات اسلامی سامان گرفت، با نقد اخلاقی ارزش‌های نوین که در جامعه‌ی پرتحوّل ایران از طریق نهادهای فرهنگی جدید همچون رادیو، سینما، تئاتر، مدرسه، دانشگاه، احزاب و روزنامه‌ها و مجله‌های متنوع سازنده حوزه همگان ملی رواج می‌یافت، بدیلی اسلامی را پی‌ریخت. نشریات اسلامی ایران را "کشور شیعه" و ایرانیان را "ملت مسلمان ایران" قلمداد کردند و بدین سان حوزه‌ی ویژه‌ی را با راندن ایرانیان غیرمسلمان از حوزه‌ی همگان ملی پدید آوردند. *آیین اسلام* از نخستین روزنامه‌های اسلامی بود که در دهه‌ی ۱۳۲۰ منتشر شد. به قول سید محمد علی تقوی این روزنامه، که به مدیری و سردبیری نصرت‌الله نوریانی از فروردین ۱۳۲۳

بهائی ستیزی و اسلام‌گرایی در ایران

منتشر شد، «در طریق تبلیغ از دیگران پیش قدم بوده است».^{۵۸} پرچم/اسلام به سردبیری سید عبدالکریم فقیهی شیرازی در فروردین ۱۳۲۵ آغاز به کار کرد و از روزنامه‌های هفتگی پرنفوذ بود. در شماره‌های نخستین پرچم/اسلام به ندرت به بهائیان حمله می‌شد. برخورد با بهائیان عموماً غیرمستقیم بود و در نوشته‌های کسانی همچون حجة الاسلام نجم‌آبادی، سید محمود طالقانی، حسن نیکو، و عبدالحسین آیتی و محمد علی شکاری دیده می‌شد.^{۵۹} اما از ۹ مهر ۱۳۲۶ به بعد پرچم/اسلام مستقیماً به آیین بهائی و بهائیان حمله آغاز کرد. پرچم اسلام این تغییر روش را در یادداشتی چنین تشریح کرد:

با اینکه از بدو انتشار روزنامه پرچم اسلام تا مدتی وارد این قبیل مذاکرات نشده بودیم و مایل هم نبودیم زیرا در دنیایی که امروزه عده‌ی زیادی از مردم منکر وجود خدا هستند و اساساً به مبداء و معاد معتقد نمی‌باشند مذاکره در اطراف بهائیان که مسلکی است ساختگی و سیاسی مورد نداشت. مع‌هذا چون اخیراً شنیده می‌شود بر خلاف رعایت ادب و نزاکت و احترام به قوانین مملکتی شرارت‌هایی هم نموده‌اند از این هفته به بعد به درج حقایقی خوانندگان محترم را بشارت داده و امیدواریم شاید انشاءالله در گمراهان مؤثر واقع شود.

این تغییر رویه دقیقاً زمانی صورت گرفت که پرچم/اسلام به علت مشکل مالی برای یک هفته تعطیل شده بود. سر مقاله همان شماره پرچم/اسلام «سبب یک هفته تعطیل: سستی مشترکین- سیاست بیگانگان» بیانگر آن است که مبارزه با بهائیان دستاویزی برای جلب حمایت علماء و تهییج خوانندگان مسلمان بود. در این سر مقاله فقیهی شیرازی به علماء هشدار داد: «فقط برای آخرین دفعه به آقایان حجج اسلام و علمای اعلام و آقایان وعظای که خود را فداکار و مجاهد شرع و شریعت می‌دانند یادآور می‌شویم که

به نقل از: *ایران نامه*، سال نوزدهم، شماره ۱-۲

اگر ناچار از تعطیل این روزنامه دینی شویم همه دشمن شاد می‌شویم و روزی خواهد رسید که از این سهل‌انگاری و سستی و بی‌اعتنایی پشیمان خواهید شد». در ادامه‌ی نوشته، فقیهی که شغل اصلی‌اش پزشکی و تخصص‌اش امراض مقاربتی بود به شرح اشتیاق خویش به روزنامه‌نگاری پرداخت: «من به حکم وظیفه‌ی دیانت... قدم در این راه پر خطر گزیدم و همانطور که بارها تذکر داده و یادآور شدم من این خدمت را از طبّای مسیحی و اولیاء بیمارستان‌های امریکایی تقلید نموده‌ام. فعالیت طبّای بهائی مرا وادار کرد که علی‌رغم تمام مشکلات قیام به این خدمت مقدّس نمایم». ^۶ اگرچه فقیهی شیرازی پیش‌تر نیز سبب اشتیاق خود به تبلیغ اسلام را بازگفته بود، اما روایت قبلی او اندکی متفاوت بود:

در مدّت تحصیل علم طب و آموزش در بیمارستان‌ها مدّتی را که در بیمارستان امریکایی عملاً فن پزشکی را می‌آموختم خوشبختانه طرز تبلیغ مُبلّغین مسیحی را مشاهده کردم و ناظر اعمال آنان بودم به خوبی به اسرار فعالیت و پشتکار آنان واقف شدم و به خوبی دریافتم که با تمام مشکلات و موانع که در کشور اسلامی ایران دارند چگونه برای ترویج مذهب منسوخه مسیحیت رنج می‌کشند و کوشش می‌کنند. در همان روزها سوگند یاد کردم که در اولین فرصت علاوه بر عهده‌ی روحی ممتد فنّ طبابت، در راه خدمت به دیانت حقّی اسلام از بذل مال و جان مضایقه نکنم...

در این روایت که در مرداد ۱۳۲۶ نوشته شده بود اشاره‌ی به «فعالیت طبّای بهائی» نبود. در این نوشته فقیهی شیرازی تنها یادآور شد که با شش هزار خواننده «چه بسیار جوانان معصومی که نزدیک پرتگاه ضلالت کسروی بهائی و مادیگری شده و بوسیله این نشریه دینی از بدبختی و گمراهی نجات پیدا کردند». با این کارنامه خدمت،

بهائی ستیزی و اسلام گرایی در ایران

فقیهی انتظار داشت که خوانندگان با ایمان به یاری پرچم اسلام برآیند.^{۶۱} با این تغییر روش محسوس، در زمانی که آزار بهائیان در سراسر ایران شدت بیشتری یافته بود، در گزارشی وارونه پرچم/اسلام (مهر ۱۳۲۶) نوشت: «نامه‌های رسیده از بعضی از شهرستان‌ها حاکی است که بهائیان به اشاره شوقی افندی شروع به شرارت و ضرب و شتم مسلمان‌ها نموده‌اند...»^{۶۲} در شماره دیگری پرچم/اسلام (بهمن ۱۳۲۶) عکس عبدالبهاء را در مراسم دریافت لقب «سر» (Sir) چاپ کرد نوشت: «اختلافات مذهبی در بین ملل شرق نتیجه سیاست خانمان برانداز دیگران است. در این مجلس بیگانگان به عبدالبهاء لقب سر می‌دهند!»^{۶۳} در پی این شایعه که «ماجراجویی در یکی از شهرستان‌ها مبادرت به سوزاندن این کتاب آسمانی نموده» در سر مقاله‌ای با عنوان «فرقه‌ی منحرف» در اسفند ۱۳۲۸ نوشت: «مزدوران بیگانه چون با تحریکات سیاسی و حزب سازی کاری از پیش نبردند اکنون بدست عده‌ای معدود و محدود در نظر دارند به نام دین سازی و مسلک ساختگی ایجاد فتنه و فساد نمایند». در ادامه این سرمقاله فقیهی شیرازی ابراز نگرانی کرد که «چندی است از اطراف و اکناف کشور، تلگرافات اهالی مبنی بر اظهار نگرانی و شکایت از فرقه منحرفین، آقایان علماء اعلام را متأثر و متأسف نموده به قسمی که نزدیک است منحرفین با قلت عددی که دارند باعث فتنه و فساد گردند».^{۶۴} برای پایان دادن به «سستی» خوانندگان مسلمان، پرچم اسلام آیین بهائی را «دین ساختگی... دول استعمارچی» قلمداد و بهائیان را که در آن سال تحت فشار شدید بودند «باعث فتنه و فساد» معرفی کرد.

دنیای اسلام هفته‌نامه‌ی دیگری بود که نقش مهمی در پیوستگی سازمان‌های اسلامی و سامان دادن مبارزات ضد بهائی داشت. این روزنامه‌ی اسلامی، که با مدیری و سردبیری سید محمدتقی تقوی انتشار می‌یافت، نگرش تاریخی خاصی را رواج داد که آینده‌سازی جنبشی اسلام‌گرا را به همراه داشت. در سرمقاله‌ی شماره‌ی نخستین (مهرماه ۱۳۲۵)، سردبیر روزنامه که از فارغ التحصیلان مدرسه‌ی عالی سپهسالار بود،

این نگرش تاریخی را چنین شرح داد: «ملت ایران بوسیله دین مقدس اسلام قرن‌ها دارای مجد و عظمت بوده از تمدن حقیقی خود سرتاسرگیتی را کامیاب می‌نمود. اما امروز که دشمنان اسلام و ایران در اثر فعالیت‌های سیاسی چند قرن اخیر نفوذی در جامعه ما پیدا کردند توانستند که سنگ تفرقه میان ما انداخته و ما را بیچاره و ناتوان نمایند». در این نگرش تاریخی که تفاوت چشمگیری با تاریخنگاری ایران‌مدار دهه‌های پیش‌تر داشت، سردیر *دنیای اسلام* بر آن بود که در دوره‌ی رضاشاه «بهت و حیرت عجیبی جامعه‌ی فرسوده‌ی مسلمانان بقیة السیف را فرا گرفته بود و بعضی چنان خیال می‌کردند که اصولاً آثار دیانت از کشور ایران محو و نابود خواهد شد و به هیچ‌وجه روزنه‌ی امیدی هم پدیدار نبود تا اینکه حادثه شهریور ۱۳۲۰ رخ داد و... ناگهان دیده شد که اباطیل بیست ساله محو و نابود گردید». *آیین اسلام* و *پرچم اسلام* برای مقابله با قلم‌هایی منتشر شد که «به نام آزادی هر روز به یک عنوان خاص بر ضد دیانت اسلامی صفحات چندی را سیاه می‌کند». اما تقوی باور داشت که «برابر این همه انتشارات مضره و سیل بی‌دینی تنها دو روزنامه تأثیر حقیقی نخواهد داشت. بلکه باید اقلاً صدها روزنامه دینی از هر گوشه و کنار کشور انتشار یافته و به نشر حقایق پرداخته و با بی‌دینی‌ها و فساد اخلاق و بیماری‌های روحی و اجتماعی سخت مبارزه نماید تا بتواند دست هیأت اجتماع را بگیرد».^{۶۵}

سراج انصاری نیز که در آغاز همکاری نزدیکی با *دنیای اسلام* داشت در همان شماره‌ی نخستین نوشت: «اوضاع امروزی ایران به اندازه‌ای نابسامان و پریشان گردیده که بیم تلاشی آن می‌رود. بیم آن می‌رود که هستی خود را از دست داده و نیست و نابود گردد... آثار مرگ هویدا گردیده، جان ما، ناموس ما، استقلال ما، بالاخره هستی ما به خطر افتاده؛ آیا نباید بیدار شویم؟ نباید در اندیشه چاره باشیم؟! نباید خود را از خطر خلاص کنیم؟!» برای پایان دادن به این نابسامانی‌ها، سراج انصاری اعتقاد داشت که «باید همه متحد شویم». اما این فراخوان «اتحاد و اتفاق»، غیر مسلمانان را از «ملت

بھائی ستیزی و اسلام گرابی در ایران

ایران“ طرد، و ایران را خانه ویژه مسلمانان قلمداد کرد: «چاره هم در وهله‌ی اول اتحاد و اتفاق است باید همه متحد شویم و در وهله‌ی دوم زیر پرچم اسلام پا برجا بوده و با ایمان ثابت به آیین اسلام گراییم تا بتوانیم استقلال و هستی خود را نگه داشته و دنیای کفر و بی‌دینی و مادینگری و لامذهبی را به دنیای اسلام مبدل نموده و در خانه خود (ایران) برادرانه زییم». در این نگرش ایرانیان غیر مسلمان همه بیگانه و غیر خودی فرض شدند. سراج انصاری که یکی از نخستین استراتژیست‌های جنبش آینده‌ساز اسلامگرا بود باور داشت: «این است راه و جز این نیست علاج. دیگران هر چه می‌گویند بگویند. هر نسبتی می‌دهند بدهند، مرد مسلمان غیور نباید از گفته این و آن بترسد. نباید از واژه ارتجاع، کهنه‌پرست، و و... بهراسد».^{۶۶} برای ساختن آینده‌ای که ایران کشور ویژه “ملت مسلمان” باشد، سراج انصاری و سید محمد تقوی که متأثر از جنبش اسلامی هند بودند به تأسیس “اتحادیه مسلمین” پرداختند. همانند “اتحادیه مسلمین” (Muslim League) که دافع تنوع دینی و فرهنگی در هند بود و با هدف پاک سازی غیر مسلمانان کشور پاکستان را پی ریخت، “اتحادیه مسلمین” ایران تنها دین صحیح اسلام را “روح اجتماع” دانست و در پی آن بود که «با علل و اسبابی که مایه نابود ساختن روح اجتماع هستند با تمام قوا مبارزه کنند». محمد موسوی ببهانی، محمد باقر رسولی، محمد حسن طالقانی، صدرالدین موسوی، نجفی قمی، هبه‌الدین شهرستانی، از جمله علمایی بودند که اهداف دگرستیز اتحادیه مسلمین را تأیید کردند.

پس از پایان محاکمه‌ی قاتلان احمد کسروی و سرکوبی جنبش آذربایجان، در سال ۱۳۲۵، آیت‌الله بروجردی طرحی برای گنجاندن تعلیمات دینی در درس‌های دبستان‌ها و دبیرستان‌ها ارائه کرد.^{۶۷} برای پیشبرد این طرح، دنیای اسلام به نشر اخبار درباره‌ی فعالیت‌های تبلیغاتی آموزگاران بھائی پرداخت. به عنوان نمونه، در مرداد ۱۳۲۶ یوسف اطلس‌پرور در مقاله‌ای پس از ذکر خبری درباره آموزگار بھائی در لاهیجان که «دوشیزگان را به مسلک بھائی تبلیغ می‌کند» نوشت:

به نقل از: *ایران نامه*، سال نوزدهم، شماره ۱-۲

بنده می‌گویم باز جای شکرش باقی است که در شهری مثل لاهیجان یک چنین آموزگار بهائی مشغول به خرابی است، اما بیچاره شهرستان تاریخی و اسلامی اصفهان که وقتی کانون علماء و مجتهدین سترگ و اساتید بزرگ دین بوده و فعلاً شاید مدرسه دخترانه در آن نباشد که لااقل یکی دو آموزگار بهائی در آن مشغول به مقصود نباشند و اگر احیاناً دبستانی هم فاقد چنین آموزگاران پیدا شود در حکم النادر کالمعدوم است. مثلاً بدون شک دبستان دخترانه‌ای هست که مدیره آن بهائی گیسو سفید در این مسلک و ناظمه آن از جوانان این مرام و بعضی دیگر از آموزگاران آن یا از سابقه‌داران یا تازه واردین در این راه ضلالت و بنگاه فساد و بی‌ناموسی اند که اگر دوشیزه‌ای هم که از خاندان شریف و متدین باشد و بخواهد با چادر سفید یا روسری قدری بلند به مدرسه رود خدا می‌داند... که همین مدیره و ناظمه مذکوره ممانعت نمودند و بعداً هم با آنها حضور دانش آموزان تنبیهات خطرناک جسمی خلاف قانون و توهینات و تحقیرات مغرضانه می‌نمودند.

اطلس‌پرور در ادامه این نامه که در اوج جنگ و جدل درباره حجاب در سال ۱۳۲۶ نوشته شده بود متذکر شد:

اینک با این وصف چگونه انتظار عفت و دیانت و کسب دانش از دوشیزگان چنین آموزشگاه‌هایی می‌توان داشت؟ بالاخص اینکه چنین دوشیزه‌هایی پس از فارغ‌التحصیل شدن از چنین دبستانی برای ادامه‌ی تحصیل به دبیرستان بهشت آیین [وابسته به مسیحیان] (قوی‌ترین و مؤثرترین آموزشگاه بی‌غیرتی و بی‌ناموسی و بی‌عفتی و نانجیبی و فاحشه‌گی و عنقریب اگر جامعه ساکت باشد دزدی و جاسوسه‌گی) که مدیر آن یک نفر خارجی به نام میس ایدن و دست پروره سیاست استعماری

بهائی ستیزی و اسلام گرایی در ایران

به منظور بیچارگی ایرانیان می‌باشد، هم وارد شود.^{۶۸}

یک هفته پس از چاپ این نوشته، در تلگرافی از شاهی امضاء کنندگان بار دیگر از معلم‌های بهائی شکایت کردند: «اینجانبان اهالی شاهی که بچه‌های خود را برای تعلیم و تربیت اسلامی به دبستان می‌فرستیم یک عده بهائی به نام آموزگار آن‌ها را تبلیغ به دین خودشان می‌نمایند. لذا تقاضای فوری داریم آنها را از کار برکنار نمایید. چنانچه آن‌ها باشند، ما مجبوریم برای حفظ دیانت اسلام بچه‌های خودمان را از فرستادن به مدرسه خودداری نماییم».^{۶۹} در پی این خبرها، در مهر ۱۳۲۶ حسین شکوهی، پس از ذکر «مضرّات تولید نفاق بین ملت ایران به نام ترویج مرام بهائی‌گری»، اعلام کرد وزارت فرهنگ می‌بایستی: «با شناسایی و تشخیص آموزگاران که این طریق باطل می‌سپزند از استخدام آنها در مدارس خودداری نماید که نتوانند اذهان نوباوگان را ضمن تعلیمات کلاسی مغشوش نمایند».^{۷۰} در همین شماره‌ی *دنیای اسلام* اخبار دیگری در مورد فعالیت تبلیغی بهائیان در بوستان آباد، شازند، و جهرم به چاپ رسید.

گزارش‌های *دنیای اسلام* درباره‌ی تبلیغات بهائی در دبستان‌ها و دبیرستان‌ها تبلیغات بدیلی برای نهادینه کردن آموزش اسلامی و اقامه‌ی نماز در مدارس بود. در دوران نخست‌وزیری عبدالحسین هژیر (خرداد ۱۳۲۷ - آبان ۱۳۲۷) که به بهائی بودن معروف شده بود، سازمان‌های اسلامی به رهبری آیت‌الله کاشانی قول گرفتند «که به دست ایشان همانطوری که خودشان هم علناً اظهار داشتند تعالیم عالیه اسلامی در مدارس فرهنگ اعم از دبستان‌ها و دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها رخنه کند...»^{۷۱} پس از تشکیل دولت، هژیر به دکتر اقبال وزیر فرهنگ دستور داد: «بنا به مذاکراتی که در موقع طرح برنامه دولت در باب تعلیم مسائل شرعی و احکام امور دینی و اصول اخلاق در مدارس مملکت در مجلس شورای ملی به عمل آمد، لازم است، به فوریت کمیسیونی مرکب از اشخاص بصیر و صالح دعوت شوند...»^{۷۲} محمد علی تقوی، مدیر *دنیای اسلام*، از

به نقل از: *ایران نامه*، سال نوزدهم، شماره ۱-۲

جمله کسانی بود که برای شرکت در «کمیسیون تعلیمات دینی» دعوت شد.^{۷۳} بدین سان *دنیای اسلام*، همچون *پرچم اسلام*، با هماهنگی فعالیت‌های خود با مراجع تقلید نقش مهمی در شکل دادن سیاست‌های دولتی داشت.

اشغال حظیرة القدس

در اواخر دهه‌ی ۱۳۲۰ و اوایل دهه ۱۳۳۰ مبارزه با بهائیان شکل خشونت‌باری به خود گرفت. کشتن مهندس شهیدزاده در تیر ۱۳۲۶ در بابلسر و دکتر سلیمان برجیس در ۱۴ بهمن ۱۳۲۷ در کاشان از پیامدهای این مبارزه بود.^{۷۴} آیت‌الله رضا گل‌سرخ‌چی که اکنون از اساتید برجسته حوزه علمیه‌ی قم است، واقعه‌ی کشتن دکتر برجیس را که خود در آن شرکت داشت چنین بازگفت: «دکتر برجیس، یک یهودی بود که بهائی شده بود. شاید بوسیله این شخص، بیشتر از صد نفر مسلمان کشته شده بودند. این دکتر برجیس، به مسلمان‌هایی که ضد بهائی بودند، داروی اشتباهی می‌داد و آنان را می‌کشت». این شایعه شباهت بی‌ظنیری به شایعه‌ی فروش داروهای عوضی به بیماران مسلمان توسط داروسازهای یهودی داشت. شایعه‌ی فروش داروهای عوضی به مسلمانان که *ایران باستان* آن را در تیرماه ۱۳۱۳ برای سازماندهی یهودی‌ستیزی در ایران منتشر ساخت،^{۷۵} در دهه ۱۳۲۰ واقعه‌ی قلمداد شد و محرک قاتلان دکتر برجیس گردید. آیت‌الله گل‌سرخ‌چی در شرح کشته شدن دکتر برجیس که به بهانه‌ی عیادت مریضی به خانگی خالی‌بی کشانیده شده بود یادآور شد که «هشت نفر- از جمله آقای رسول زاده- رفتند و دکتر برجیس را کُشتند. بعد هم، لا اله الا الله گویان صحنه را ترک کردند. البته محرک اینها، بیشتر مرحوم تربتی واعظ بود. اینها بعد از کُشتن دکتر برجیس، به شهرانی رفتند و خودشان را معرفی کردند. مأمورین هم، آنان را گرفتند و به تهران بردند. بنده هم جزو متهمین بودم، که به عنوان رضا گل‌سرخ‌چی، اسمم در پرونده بود».^{۷۶}

بهای سیزی و اسلام گرای در ایران

گشتن عبدالحسین هژیر^{۷۷} به دست سید حسین امامی^{۷۸} در ۱۳ آبان ۱۳۲۸ در مجلس عزاداری امام حسین در مسجد سپهسالار را نیز می توان نشانی دیگر از آغاز مرحله ی خشونت علیه بهائیان دانست.^{۷۹} بنا بر شواهدی، آنچه قتل هژیر را در صدر برنامه ی فداییان اسلام قرار داد شایعه بهائی بودن او بود که گویا توسط ابوالحسن حائری زاده شایع شده بود.^{۸۰} مأمور محرمانه ی شهربانی در گزارشی در این باره در تاریخ ۲۵ خرداد ۱۳۲۷ نوشت:

حائری زاده در تعقیب نطقی که پریشب در میان انبوه جمعیت در مسجد شاه ایراد کرد، روز گذشته نیز سید ابوالقاسم کاشانی و چند نفر از سران جمعیت فداییان اسلام را ملاقات نموده و گفته است: «شما فداییان اسلام هستید، راضی نشوید که زمام امور مملکت به دست کسی سپرده شود که مروج دین بهائی است. این اولین مبارزه ای است که از طرف مسلمین شروع می شود و در این مبارزه شما باید به قدری سرسختی و استقامت به خرج بدهید که مصالح شما همیشه رعایت شود».^{۸۱}

بدین روایت، مخالفت با هژیر «بیش از پیش جنبه مذهبی پیدا کرده» بود و طرفداران سید ابوالقاسم کاشانی مبارزه با او را «حمایت دین و قرآن» دانستند.^{۸۲} تبلیغات گسترده علیه بهائیان در دوره ی نخست وزیری رزم آرا (تیر ۱۳۲۹ - اسفند ۱۳۲۹) به برکناری برخی از آنها از دوایر دولتی انجامید. شمس الدین جزایری، وزیر فرهنگ کابینه ی رزم آرا، در شرح این تصمیم یادآور شد که در ملاقاتی با آیت الله بروجردی ایشان از او خواستند که این پیام را برای شاه ببرد که به فرمان شوقی افندی بهائیان تظاهر می کنند و این «موجب شکوه مسلمانان است». شکایت آیت الله بروجردی بر این اساس بود که در آن سال ها بهائیان به تدریج تقیه را کنار گذاشته و خود را در

به نقل از: *ایران نامه*، سال نوزدهم، شماره ۱-۲

برگه‌های استخدامی بهائی معرفی می‌کردند. پس از طرح این گفتگو در جلسه‌ی هیأت دولت، جزایری گفت: «طی بخشنامه‌ای عدم رسمیت مذهب بهائی را به کلیه استانداران ابلاغ نموده ولی من تصمیم گرفتم که در فرهنگ بهائی‌ها را برکنار کنم». در چگونگی اجرای این تصمیم او خاطر نشان ساخت: «اول همه‌ی آنها را خواستم و بدان‌ها گفتم در تعرفه کارگزینی خود بنویسید "مسلمان" ما دیگر کاری به کارتان نداریم زیرا اسلام حکم به ظاهر می‌کند، مگر اینکه خلافتش ثابت شود». اما این پیشنهاد تقیه مورد پذیرش بهائیان که چندی بود هویت دینی خود را آشکارا بیان می‌کردند قرار نگرفت: «اما معلمین بهائی قبول نکردند و در عوض دو نامه رسمی یکی به امضای فروتن منشی محفل بهائی‌ها و دیگری به امضای فتح‌اعظم رئیس محفل علیه من به نخست وزیری و بازرسی نخست وزیری نوشتند و در آنها اقدامات مرا مخالف آزادی مذهب و منشور ملل متفق قلمداد کردند». در واکنش به این اعتراض دکتر جزایری خاطر نشان ساخت: «وقتی که این طور شد من تمام کارکنان بهائی که پیمانی بودند برکنار ساختم و آن‌هایی را که رسمی بودند از کادر آموزشی برکنار و به کارهای اداری مشغولشان ساختم».^{۸۳}

در کنار تبعیض‌هایی از این گونه، سازمان‌ها و نیروهای اسلامی نیز که ابراز هویت بهائیان را اهانت و توهین به اسلام می‌پنداشتند به بهائی‌آزاری پرداختند. از جمله برخی در صدد برآمدند که حظیره القدس را که مرکز اداری و عبادی بهائیان در تهران بود خراب کنند. اگرچه شایعه‌ی تخریب حظیره القدس از اردیبهشت ۱۳۲۷ در جریان بود، اما این نقشه در ۱۶ اردیبهشت ۱۳۳۴ به کارگردانی حجة الاسلام محمدتقی فلسفی، واعظ مشهور تهران، عملی شد. وی که رابط آیت‌الله بروجردی و دربار بود، این ماجرا را به گونه‌ای سازگار با شرایط پس از انقلاب در خاطرات خود باز پرداخته است.^{۸۴}

در پی بسیج همگانی که از جانب وعاظ و سخنران‌های مذهبی در جریان بود، در ماه رمضان ۱۳۳۴ محمد تقی فلسفی از رادیو تهران و آقای شکوهیده از رادیوی نیروی

بهائی ستیزی و اسلام‌گرایی در ایران

هوایی در سخنرانی‌های خود خاطر نشان ساختند که «خطر بهائی‌ها از توده‌ای‌ها زیاده‌تر است».^{۸۵} فلسفی در خاطرات خود یادآور شده است که سخنرانی‌های او علیه بهائیان با توافق قبلی آیت‌الله بروجردی و محمد رضا شاه صورت گرفت. او در مصاحبه‌ای با خبرنگار اتحاد ملّی در ۱۹ اردیبهشت ۱۳۳۴، درباره‌ی ملاقات خود با آیت‌الله بروجردی گفت: «قبل از اینکه ماه مبارک رمضان پیش آید من به قم مشرف شدم و در آنجا آیت‌الله بروجردی را بسیار ملول دیدم و گفتند حالا که قضیه نفت حل شده و کار توده‌ای‌ها هم به اتمام رسیده باید برای بهائی‌ها فکری کرد و قد علم نمود». پس از این جلسه بنا به پیشنهاد آیت‌الله بروجردی، فلسفی با محمد رضا شاه ملاقات و در این دیدار به ایشان گفت: «آیت‌الله بروجردی نظر موافق دارند مسأله بهائی‌ها که موجب نگرانی مسلمانان شده است، در سخنرانی‌های ماه رمضان که از رادیو پخش می‌شود مورد بحث قرار گیرد. آیا اعلیحضرت هم موافق هستند؟» به روایت فلسفی، «او لحظه‌ای سکوت کرد و بعد گفت: "بروید بگویید"».^{۸۶}

به این ترتیب، در ماه رمضان ۱۳۳۴، فلسفی سخنرانی سالانه‌ی خود در مسجد شاه را، که از رمضان ۱۳۲۷ برای مقابله با حزب توده مستقیماً از رادیو پخش می‌شد، معطوف به مبارزه با بهائیان کرد. حملات پی در پی فلسفی به بهائیان آن هم در ماه رمضان به برانگیختن احساسات بهائی‌ستیز انجامید. در پی حرکت دستجات مذهبی به سوی خیابان یوسف آباد و کوشش آنها برای ورود به حریم حظیرة القدس و با تصویب شورای امنیت، فرمانداری نظامی تهران حظیرة القدس را در ۱۶ اردیبهشت اشغال کرد. سرتیپ تیمور بختیار، فرماندار نظامی، در اعلامیه‌ای این کار را، که نقطه اوج همکاری دولت و روحانیت در دوره سلطنت محمد رضا شاه بود، چنین توجیه کرد: «چون تظاهرات و تبلیغات فرقه بهائی موجب تحریک احساسات عمومی شده است لذا به منظور حفظ نظم و انتظامات عمومی دستور داده شد قوای انتظامی، مرکز تبلیغات این فرقه را که حظیرة القدس نامیده می‌شود اشغال نماید که از هرگونه پیش آمدهای

به نقل از: *ایران نامه*، سال نوزدهم، شماره ۱-۲



محمد تقی فلسفی هنگام بازدید از تخریب گنبد مرکز بهائیان تهران، ۱۹۵۵

احتمالی سوء جلوگیری شود».^{۸۷} بنا به گزارش روزنامه‌ی اطلاعات پس از افطار در آن روز در مقابل حظیرة القدس «بین مردم شیرینی تقسیم شد».^{۸۸}
پس از اشغال حظیرة القدس، آیت‌الله سید محمد بهبهانی در تلگرافی به شاه از

بهائی ستیزی و اسلام گرایی در ایران

«بستن کانون فساد دینی و مملکتی... به وسیله ارتش اسلام» تشکرات صمیمانه تقدیم و آن روز را «عیدی از اعیاد مذهبی» برشمرد.^{۸۹}

شاه نیز در جواب خاطر نشان ساخت: «بطوری که مکرر از ما شنیده‌اید همیشه خود را در اجرای مقررات اسلام موظف دانسته و ادامه این توفیق را از خداوند متعال خواهانیم». ^{۹۰} آیت‌الله بروجردی نیز «مسرت» خویش را از بسته شدن حظیره القدس به بهیانی اعلام و دعا کردند که «خداوند عزّ شأنه، دیانت مقدّسه اسلام و سلطنت ایران را از گزند دشمنان و اخلاالگران حفظ فرموده و وجود مبارک را برای مسلمین مستدام بدارد». ^{۹۱} آیت‌الله بروجردی در نامه‌ای به فلسفی از «خدمات پر قیمت» او نیز به «دیانت مقدّسه اسلام بلکه مطلق دیانات و نسبت به قرآن کریم» قدردانی کرد و ابراز داشت که بهائی «در دستگاه دولت نفوذ کامل دارد و لذا اهمّ امور در این مقام، تسویه ادارات و وزارتخانه‌ها و پست‌های حسّاس مملکت است از این فرقه». ^{۹۲} در مصاحبه‌ای با روزنامه‌ی کیهان، آیت‌الله بروجردی ویران کردن حظیره القدس، طرد بهائیان را از «ادارات دولتی و بنگاه‌های دولتی»، و تصویب طرحی برای اخراج تمامی بهائیان از ایران را خواهان شد. ^{۹۳} این خواسته در روز ۱۹ اردیبهشت ۱۳۳۴ از طرف سید احمد صفایی نماینده معمم قزوین در ۴ ماده به ریاست مجلس تقدیم شد.

در مقدمه‌ی این طرح بهائیان اخلاالگرانی معرفی شدند که «در لباس مذهب علیه ملت مسلمان ایران و تمامی ارضی کشور قیام نموده به وسائل گوناگون مردم را از طریق صلاح و عفاف و از محور خداپرستی و دینداری منحرف ساخته و در پیشرفت مقاصد شوم خود از ارتکاب هر جنایت مضایقه ندارند». نویسندگان این طرح، درست در اوج بهائی آزاری، ادعا کردند که «پرونده‌های زیادی از قتل‌ها و فتنه‌جویی‌ها و جنایات تاریخی افراد این جمیعت در مراجع قضایی موجود است...»^{۹۴}

پس از اشغال حظیره القدس «در شهرستان‌های رشت، شیراز، اصفهان، کرمانشاه، یزد، کاشان، کرمان، و چند شهرستان دیگر معابد بهائی‌ها از طرف مأمورین انتظامی

به نقل از: *ایران نامه*، سال نوزدهم، شماره ۱-۲

اشغال شد». در پی این حوادث اشخاصی که «در برگه استخدامی خود را بهائی معرفی کرده بودند از ادارات اخراج شدند». به علت تشدید آزار کسانی که به بهائی بودن معروف شده بودند، برخی از بهائیان مجبور به چاپ تکذیب نامه شدند. متن تکذیب نامه‌ها کمابیش یکسان بود: «با اینکه مسلمان بودن اینجانب بر همه روشن و لازم به توضیح نیست، معهدا عده‌ای از همکارانم مرا متهم می‌کنند که بهائی هستم. همانطور که در سال ۱۳۳۰ در روزنامه داد تکذیب نمودم مجدداً به اطلاع عموم می‌رسانم که اینجانب عبدالله بیات کارمند چیت سازی تهران دارای شناسنامه ۳۴۹۴ صادره ملایر گذشته از اینکه مسلمان می‌باشم نسبت به شاه و میهن خود وفادار بوده و خواهم بود،^{۹۵}» ۳/۲/۳۴.

بازنگری گفتار حجة الاسلام فلسفی که به نمایندگی از آیت الله بروجردی مأمور به خشم آوردن مردم علیه بهائیان از رادیو بود حائز اهمیت است. به روایت فلسفی در سخنرانی‌های رمضان ۱۳۳۴ شمسی از رادیو:

در یکی دو روز اول، من شرح حال انبیاء را بیان داشتم و بعداً به سراغ بهائیان رفتم. در سه جلسه سخنرانی اولیه دولت توجه زیادی نداشت. اما خورده خورده گزارش‌های مأمورین انتظامی از تمام کشور به دولت رسید و دولت متوجه شد که این ریشه‌ای عمیق دارد. از طرف دیگر با پیام‌های روحانیون و مرجع تقلید اعلیحضرت همایونی هم دستوراتی دادند؛ و اول کاری که شد دستور اشغال حظیرة القدس صادر گردید. به هر حال من از توجه مردم و ارتش که به موقع حظیرة القدس را اشغال نمود سپاسگزارم.^{۹۶}

برای هرچه بیشتر برانگیختن مردم به آزار دگردینان و دگراندیشان دینی، فلسفی به شایعه نزدیک شدن حزب توده به بهائیان پرداخت:

بهائی ستیزی و اسلام‌گرایی در ایران

یکی از افراد توده‌ای نزد خود من اقرار کرد و گفت چون طرق فعالیت به روی ما بسته شده بود و در ابتدا مجالس ختنه سوران، عروسی و عزا تشکیل دادیم. اما قضیه روشن شد و چون شنیدیم بهائی‌ها در سال آینده قصد کودتا دارند بدین لحاظ به سوی آنان گرویدیم تا بتوانیم در آن موقع عمل حادثی انجام دهیم و حتی برای اینکه خود را خیلی علاقمند به مذهب بهائی نشان دهیم به آیین و روش آنان از آن‌ها زن گرفتیم.

فلسفی که متوجه انعکاس جهانی بهائی ستیزی خود بود، در سخنرانی‌هایش به تجلیل از «حضرت موسی و حضرت عیسی» پرداخت. با آگاهی به حساسیت افکار جهانی نسبت به آزار اقلیت‌های مذهبی پس از کشتار یهودیان در آلمان هیتلری، فلسفی خود را ناگزیر می‌بیند که: «حقوق اقلیت‌ها را از نظر قانون اساسی و کتب آسمانی بیان دارم...»^{۹۷} در پی شکایت محافل بین‌المللی بهائی به شاه، نخست وزیر، مجلس، و کمیسیون حقوق بشر و کمیسیون اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل و دولت‌های اروپا و آمریکا،^{۹۸} فلسفی گفتمان جنگ سرد و واهمه از پیشرفت حزب توده را دستاویز قرار داد: «ما درباره مذهب صحبت نکرده‌ایم بلکه راجع به دسته‌ای که نقاب مذهبی به صورت زده بحث نموده‌ایم.» در توضیح این امر او متذکر شد که: «به آمریکایی‌ها پیغام دادم که مسلمانان با توده‌ای‌ها مبارزه کرده‌اند و حالا توده‌ای‌ها وارد بهائیان شده‌اند و شما اگر بخواهید از بهائیان حمایت نمایید مثل این است که توده‌ای‌ها را که دشمن آمریکا هستند تقویت کرده‌اید».^{۹۹} بدین سان، مبارزه با بهائیان نه تنها مبارزه برای حفظ یکپارچگی ایران، بلکه جزئی از مبارزه علیه کمونیزم جهانی نیز برنموده شد.

با پایان ماه رمضان ۱۳۳۴ شمسی «علماء اعلام و ائمه‌ی جماعت و هم‌چنین از طرف کلیه‌ی آقایان و عاظم و مُبلّغین اهل منبر» جلساتی برای «فیصله یافتن امر بهائی‌ها» تشکیل دادند.^{۱۰۰} در یکی از این نشست‌ها که با حضور آقای نجفی شهرستانی به

نماینده‌گی آیت‌الله بروجردی در منزل آیت‌الله خوانساری برگزار شد، شرکت‌کنندگان نامه‌ای «به حضور اعلیحضرت همایونی» نوشته و خواهان «تسریع در انجام تقاضای ثلاثه آقایان» شدند. در این گردهمایی قرار شد که تقاضای سه‌گانه که در طرح تقدیمی سید احمد صفایی به مجلس نیز آمده بود، توسط شیخ محمدعلی لواسانی، آقای نجفی شهرستانی، و حاج باقر آقا قمی حضوراً به شاه تقدیم شود. در نامه‌ی سرگشاده‌ای در خرداد ۱۳۳۴ به سردار فاخر حکمت رییس مجلس شورای ملی، روزنامه‌ی «ندای حق»، که نقش مهمی در سازماندهی هیأت‌های اسلامی داشت، اخطار داد که فکر و نقشه‌ی بهائیان «برهم زدن مشروطیت و سلطنت و از هم پاشیدن اساس دیانت مقدس اسلام است.» در ادامه این نوشته که علما را حامیان سلطنت معرفی کرد، ندای حق نوشت: «ملت ایران خواهان است که حالیه صلاح ملت یک مرتبه یکسره شود و تکلیف بهائیان مشخص و معلوم گردد، همانطور که تکلیف توده‌ای‌ها معین شد. حال دیگر استخوانی لای زخم گذاشته نشود که زحمت آن بعد معلوم شود».^{۱۱۱}

در تعیین «تکلیف توده‌ای‌ها» که الگویی برای برخورد با بهائیان شده بود دولت بسیاری از سران حزب توده را به اعدام و زندان ابد محکوم کرده بود. برای جلب توجه نیروهای مذهبی، فرمانداری نظامی در آبان ۱۳۳۴ جشن میلاد حضرت رسول اکرم را در حظیرة القدس برگزار کرد. ندای حق از این اقدام سرتیپ بختیار قدردانی کرد و تقاضا داشت «که مجلس جشنی از این عظیم‌تر و مفصل‌تر برای روز مولود حضرت قائم آل محمد صاحب الامر و الزمان امام غائب در ۱۵ شهر شعبان المعظم برپا و منعقد سازند». ندای حق امیدوار بود که فرماندار نظامی تهران «با تظاهرات بی نظیر مسلمانان در آن جشن خنجر بر قلب عده‌ی معدود ناکسان و گمراهان زنند».^{۱۱۲} نقش فرمانداری نظامی تهران در سرکوبی و انحلال حزب توده اگرچه نیروهای بهائی ستیز را امیدوار کرده بود، برای ایرانیان بهائی نگران‌کننده بود.

دوری گرفتن ناگهانی دولت و دربار از خواست علماء برای «یکسره کردن کار

بهائی ستیزی و اسلام‌گرایی در ایران

بهائی‌ها» پیوند تاریخی دولت و روحانیت را گسست. از دوران محمد شاه و ناصرالدین شاه قاجار نهادهای سرکوب دولت در مبارزه با بایان و بهائیان و پاسداری از اسلام و تشیع شکل گرفته بود. با ساماندهی مبارزه علیه بایان و بهائیان دولت از حمایت و پشتیبانی فعال علماء برخوردار شد. مجتهدان شیعه نیز که پس از پیروزی اصولیان بر اخباریان به مراجع قدرت دینی خودمختاری تبدیل شده بودند، در روند مبارزه با بایان و بهائیان هماهنگ و منسجم شدند. در دهه‌ی ۱۳۲۰ و آغاز دهه ۱۳۳۰ هنگام مبارزه با حزب توده که دشمن اسلام قلمداد شده بود، دولت و روحانیت که در دوره‌ی رضا شاه در مقابل یکدیگر قرار گرفته بودند بار دیگر هم‌رزم و هماهنگ شدند. با اشغال حظیرة القدس در اردیبهشت ۱۳۳۴ این هماهنگی به اوج خود رسید. اما تغییر روش دولت در اوج بحران حظیرة القدس، علمای شیعه، خصوصاً آیت‌الله بروجردی، را که نگران افزایش تعداد بهائیان در «مملکت شیعه» بودند رنجیده خاطر کرد. بدین سان روحانیت که تا ۱۳۳۴ مدافع سلطنت بود به تدریج به مخالفت با آن برخاست. واقعه‌ی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ادامه روندی بود که با اشغال حظیرة القدس آغاز شده بود. اشغال حظیرة القدس، هم اوج، و هم آغازهی گسست همکاری‌های دربار و روحانیت بود.^{۱۰۳}

سخن پایانی

غیرخودی شمردن بایان و بهائیان که با انتشار «یادداشت‌های کینیاژ دالگورکی» آغاز شده بود با تأسیس کشور اسرائیل در ۱۳۲۷ ه. ش. [۱۹۴۸ م.] اوج بیشتری یافت. آیین بهائی، که پیش از پیدایش جنبش صهیونیسم در ۱۸۹۰ م/۱۳۱۰ ه. ق. مرکز جهانی خود را در فلسطین بنا نهاده بود، پس از تأسیس آن کشور عامل صهیونیسم قلمداد شد. بدین ترتیب احساسات سیاسی ضد صهیونیستی در دفاع از آوارگان فلسطینی با یهودی‌ستیزی و بهائی‌ستیزی در هم آمیخت. با نزدیک شدن دولت

به نقل از: *ایران نامه*، سال نوزدهم، شماره ۱-۲

ایران به کشور اسرائیل، که در تحلیل‌های سیاسی دست‌نشانده‌ی دولت آمریکا شناخته می‌شد، احساسات ضدّ دولتی و ضدّ امریکایی نیز بر زنجیره بهائی‌ستیزی افزوده شد و آن را مفهومی کاملاً سیاسی داد. در این زنجیره‌ی غریبه‌سازی، هویت ایرانی بهائیان و علقه‌ی آنان به فرهنگ و کشور ایران جایی نداشت. بهائیان ایادی صهیونیسم، عامل استعمار، و دشمن ایران و اسلام شناسانده شدند.

در روند تاریخ‌زدایی که بهائیان را ایادی صهیونیسم برمی‌نمود، از یاد برده شد که میرزا حبیب‌الله آل‌رضا (هویدا)، یکی از کارمندان بهائی وزارت امور خارجه، نخستین ایرانی بود که از کوشش صهیونیست‌ها برای «ازدیاد نفوسشان در فلسطین»، حتی بیش‌تر از سیاستمداران عرب، ابراز نگرانی کرده بود. او در نامه ۱۷ صفر ۱۳۴۱ ه. ق. / ۱۹۲۲ م به وزارت امور خارجه گزارش داد که یهودیان ایرانی «فوج فوج از ایران هجرت کرده به فلسطین آمده‌اند... و هرگاه اقدام عاجلی برای این مسأله نشود، بلاشبهه تمام یهود ایرانی قطره‌وار در دریای صهیونیست مندمج می‌شوند».^{۱۴} جالب است که علمای ایرانی تنها در طی بحران‌های دهه ۱۳۲۰ که به تأسیس کشور اسرائیل انجامید به اهمیت «ازدیاد نفوس» یهودیان در فلسطین پی بردند.

با اوج بهائی‌ستیزی در دهه‌ی ۱۳۲۰، فرضیات نژادپرستانه‌یی که بر علیه یهودیان به کار گرفته می‌شد به بهائیان نیز نسبت داده شد. برای مثال، عبدالحسین آیتی در شهریور ۱۳۲۵ در *پرچم اسلام* نوشت:

مدتی در شگفت بودم که چرا بابی‌ها یهودی‌ها را بیش از تمام مردم دوست دارند و سعی در تبلیغ ایشان دارند و پس از تصدیق، به اعلی درجه با هم یگانه می‌شوند. تا آنکه دانستم که در روش و منش، ما به الاشتراکی دارند که از طرفی امر مذهب را بی‌نهایت ملعبه و بازیچه قرار داده و به تصنع و سخن‌سازی می‌گرایند و از طرفی به بافته‌های خود که می‌دانند تعبیرات مصنوعی و ناروایی است که خود

بهای سیزی و اسلام‌گرایی در ایران

ایجاد کرده‌اند بقدری تعصب بروز می‌دهند که می‌توانم گفت هیچ طبقه‌ای در دنیای امروزی بقدر بهائی به تعصب جاهلانه و حمیت ابلهانه متصف نیست و از طرفی بابی و یهودی در هر کشوری باشد در خیانت بی‌اختیار است.^{۱۰۵}

همانگونه که تهمت خیانتِ یهودیان به جنبش یهودی‌زدایی در اروپا انجامید، کاربرد تهمت‌هایی این‌گونه درباره‌ی بهائیان، جنبش ضد بهائی را بخش لاینفک نهضت اسلامگرا برای پی‌انداختن آینده‌ای تک مذهبی در ایران ساخت. تحریم اقتصادی بهائیان بخش مهمی از نهضت اسلامگرا بود که با تحریم «نوشابه امپریالیستی» پپسی کولا در ۱۳۳۴ آغاز شد. این تحریم اقتصادی را که نقش مهمی در شکل‌گیری گفتمان سیاسی اسلامی داشت در فرصت دیگری بررسی خواهیم کرد.

موقعیت اجتماعی و اقتصادی بالنسبه ممتاز بهائیان نیز بر نگرانی علما و مراجع تقلید نسبت به آینده اسلام در ایران می‌افزود. لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی، خصوصاً قرار دادن «کتاب آسمانی» به جای «قرآن مجید» در سوگند رسمی که در ۱۶ مهر ۱۳۴۱ در هیأت دولت به تصویب رسید، این نگرانی‌ها را دوچندان کرد. علمای شیعه این تصمیم و دیگر اصلاحات مدنی را کوشش‌هایی برای تغییر هویت اسلامی ایران قلمداد کردند. آن‌ها که پس از واقعه‌ی حظیرة القدس از شاه ناخشنود شده بودند، با تصویب این لایحه مستقیماً به رویارویی با دربار کشیده شدند. همچنان که نامه ۲۱ اردیبهشت ۱۳۴۲ آیت‌الله شریعتمداری به علمای کرمان حاکی است، بسیاری از علماء بر این باور بودند که دولت «با وسایل مختلف در تقویت بعضی از فرق ضالّه و منحرف و ضد اسلامی و دخالت دادن آنها در شئون مختلف مملکتی و سپردن بعضی از مقامات حسّاس به آنها می‌کوشد».^{۱۰۶} پیرو این نامه، شریعتمداری متذکر شد که «ایران میدان فعالیت حزبی که عامل استعمار و دلال اسرائیل و عنوان مذهبی دروغی را دارد قرار گرفته است».^{۱۰۷} آیت‌الله خمینی نیز در اعلامیه‌ای خطاب به وعاظ و گویندگان و

به نقل از: *ایران نامه*، سال نوزدهم، شماره ۱-۲

هیأت‌های دینی در خرداد ۱۳۴۲ هشدار داد:

آقایان بدانند که خطر امروز بر اسلام کمتر از خطر بنی‌امیه نیست، دستگاه جبار با تمام قوا به اسرائیل و عمال آنها (فرقه ضالّه و مضلّه) همراهی می‌کند، دستگاه تبلیغات را بدست آن‌ها سپرده و در دربار دست آنها باز است، در ارتش و فرهنگ و سایر وزارتخانه‌ها برای آنها جا باز نموده و شغل‌های حسّاس به آن‌ها داده‌اند. خطر اسرائیل و عمال آنها را به مردم تذکر دهید، در نوحه‌های سینه‌زنی از مصیبت‌های وارده بر اسلام و مراکز حقّه و دیانت و انصار شریعت یادآور شوید، از فرستادن و تجهیز دولت خائن، چند هزار نفر دشمن اسلام و ملت و وطن را به لندن برای شرکت در محفل ضد اسلامی و ملی اظهار تنفر کنید. **سکوت در این ایام تأیید دستگاه جبار و کمک به دشمنان اسلام است** [تأکید در اصل].^{۱۰۸}

”جامعه‌ی روحانیت ایران“ نیز در خرداد ۱۳۴۲ اسرائیل را «بزرگ‌ترین پایگاه دشمنان اسلام و عامل درجه اول استعمار در خاور میانه» معرفی و پیش‌بینی کرد: «بهاثیان که دلّالان اسرائیل در مملکت ما هستند (فراموش نکنید حیفا و عکا مرکز بهاثیان و از شهرهای معروف اسرائیل است) در دستگاه‌های حسّاس مملکت رخنه کرده و روز به روز بر نفوذ آن‌ها در تمام قسمت‌ها مخصوصاً دستگاه‌های تبلیغاتی حتی گفته می‌شود در هیأت دولت زیاده‌تر می‌گردد». در ادامه‌ی این بیانیّه که «هدف روحانیون از مبارزه اخیر» را نشان می‌داد، تأکید شد که «روحانیت هرگز نمی‌تواند این ننگ بزرگ را برای مسلمانان ایران بپذیرد و نفوذ عمال صهیونیسم و دلّالان آنها یعنی بهاثیان را در مملکت خود تحمل کند».^{۱۰۹} آیت‌الله سید محمد صادق روحانی نیز در نامه‌ای در تحریم انتخابات دوره ۲۱ مجلس شورای ملی در شهریور ۱۳۴۲، مجلس را مأمور سرپوش گذاردن بر کودتای سیاهی دانست که قصد دارد «یکباره اساس دین و مشروطیت را دگرگون کند».

بهای سیزی و اسلام‌گرایی در ایران

فلذا با همکاری بهائیان و عمال اسراییل و سازمان امنیت و زنان و مردانی که عفت قلم مانع از شرح حال آنهاست، به نام مردم میتینگ راه می‌اندازند، کنگره تشکیل می‌دهند، کمیته درست می‌کنند که غلامان خانه‌زاد و جیره خواران استعمار را به کاندیداتوری از طرف مردم معرفی کنند. البته نه مردم این کشور بلکه مردم ماوراء بحار و مردم اسراییل.^{۱۱۰}

قطعنامه ۲۱ فروردین ۱۳۴۲ "حوزه علمیه قم" نیز از «مراجع عالیقدر مخصوصاً حضرت آیت‌الله العظمی خمینی» خواست که در «تأمین مستدعیات» ۱۰ گانه‌ای که بند ۵ آن خواهان «قطع ایادی استعمار و عمال صهیونیسم از مملکت» بود بکوشند.^{۱۱۱} همچون بسیاری از نوشته‌های اسلامگرا بیوگرافی پیشوا، که در ۱۹۶۹ تنظیم شده بود، بهائیان را «عمال سازمان ضد بشری صهیونیسم و آژانس یهود» معرفی کرد.^{۱۱۲} بدین سان، در گفتمان انقلابی "ایادی استعمار و عمال صهیونیسم" برابری برگزیده برای بیگانه‌سازی "بهائیان" شد. از آن جهت که دولت اسراییل دشمن سرسخت اسلام به شمار می‌آمد، پیشرفت بهائیان در گستره‌ی سیاست، اقتصاد، و فرهنگ ایران دلیلی بر تضعیف اسلام فرض می‌شد. بنا بر این بسیاری از سخنگویان و مبارزان اسلامی در دو دهه‌ی پیش از انقلاب بیش از هر چیزی تکیه بر آن داشتند که «اسلام در موقعیت خطرناکی قرار گرفته» است. به عنوان نمونه، محمد جواد باهنر در هیأت مکتب حسین در ۱۷ شهریور ۱۳۴۶ هشدار داد که «دین در معرض خطر قرار دارد. تبلیغات بهائیان روز به روز بیشتر می‌شود. کمی به خود آید و در فکر دین باشید...»^{۱۱۳} در این پنداشت فراگیر، تمامی برنامه‌های فرهنگی دولت از جشن هنر شیراز تا تغییر تقویم هجری کوشش‌های "فرق ضالّه و منحرف" و "ایادی استعمار و اعدای اسلام" "برای تغییر شخصیت اسلامی مملکت" دانسته شدند.^{۱۱۴} در این نگرش "انقلابی" حتی مسئولیت سرکوبی‌های خشونت‌بار ساواک نیز به دوش بهائیان گذاشته می‌شد.^{۱۱۵} به دیگر سخن،

به نقل از: *ایران نامه*، سال نوزدهم، شماره ۱-۲

گفتمان انقلابی و اسلامگرا بهائیان را در تمامی سیاست های ناسنجیده رژیم شاه سهیم می دانست.

جنبش ضد بهائی که از دهه ۱۳۲۰ با تبلیغات اسلامی درآمیخت نقش مهمی در تبدیل "ایمان اسلامی" به "مبارزه‌ی سیاسی" داشت. بجای بررسی مبانی ایمانی آیین بهائی، مبارزان اسلامی از آن پس تأکید داشتند که آیین بهائی "مذهبی سیاسی" است که دولت‌های استعماری برای تضعیف اسلام برپا ساخته‌اند. بنا بر این شرکت کنندگان در جلسات هیأت‌های اسلامی و انجمن‌های ضد بهائیت بیش از پیش نگران آینده اسلام می‌بودند. تشدید این نگرانی وسیله‌ای برای تبدیل زهد و ایمان به "آگاهی سیاسی" و تشویق به مبارزه برای حمایت از اسلام بود. بدین دلیل جلسات هیأت‌ها و انجمن‌های ضد بهائی مکان‌های مناسبی برای جلب افراد به سوی سازمان‌هایی هم‌چون مجاهدین خلق، امت واحد، حزب ملل اسلامی، و هیأت مؤتلفه بودند.^{۱۱۶} با درهم پیوستن جنبش ضد بهائی با جنبش‌های ضد صهیونیستی، ضد استعماری، و ضد امپریالیستی، مبارزه برای پاکسازی بهائیان به مبارزه برای سرنگونی سلطنت پهلوی تبدیل گردید. در جنبش "آزادی خواهانه مردم ایران" آزادی مدنی بهائیان اسارت "ملت مسلمان" پنداشته شد و در نتیجه جامعه‌ی مدنی ایران در نیمه دوم قرن بیستم دچار تناقضی شد که همچنان ادامه دارد.*

* در ویرایش نهایی این نوشته، حشمت مؤید، احمد کریمی حکاک، و افسانه نجم‌آبادی، راهنمایم بوده‌اند. از یکایک آن‌ها سپاسگزارم. اما این دوستان مسئول نگرش و لغزش‌هایم نیستند. برای تسهیل خواندن نقل قول‌ها، در موارد ضروری، در رسم الخط متون اصلی تصرف کرده‌ام.

بهائی ستیزی و اسلام‌گرایی در ایران

پی‌نوشت‌ها و کتاب‌نامه

- ۱ برای پژوهشی جامع در باره پیدایش جنبش بابی ن. ک. به:
Abbas Amanat, *Resurrection and Renewal: The Making of the Babi Movement in Iran, 1844-1850*, (Ithaca: Cornell University Press, 1989).
برای تحلیلی تاریخی از کیش بهائی ن. ک. به:
Juan Cole, *Modernity & the Millennium: The Genesis of the Baha'i Faith in the Nineteenth-Century Middle East* (New York: Columbia University Press, 1998).
- ۲ در این باره ن. ک. به:
Amat'ul-Baha Ruhiiyih Khanum, 'The Guardian of the Baha'i Faith', in *The Baha'i World, 1954-1963* (Haifa: The Universal House of Justice, 1970), particularly pp. 156-158; 'The Baha'i International Community and the United Nations, 1954-1963', in *The Baha'i World, 1954-1963*, pp. 788-794, particularly 789-791
- ۳ حاج محمد کریم خان کرمانی، رساله تیرشهاب در راندن باب خسران مآب، کرمان: چاپخانه سعادت، ۱۳۸۷، به ترتیب بر صص ۲۱۱-۲۱۰ و ۲۲۰.
- ۴ حاج محمد کریم کرمانی، کتاب مستطاب سلطانیه، بمبئی: کارخانه عبدالغفور المشهور بداد و میان دهایی، ۱۲۷۷، به ترتیب صص ۲۲۰-۲۱۹.
- ۵ حاج محمدخان کرمانی، رساله فی ردّ الباب المرتاب، کرمان: چاپخانه سعادت، ۱۳۸۴ قمری/۱۳۴۳ شمسی. این کتاب بنا بر مندرجات آن در سال ۱۲۸۹ قمری/۱۲۵۱ شمسی نگاشته شده است.
- ۶ زین العابدین نوری شاه حسینی، ارغام الشیطان فی رد اهل البیان و الایقان، تهران: مطبعه مروی، ۱۳۴۲، به ترتیب از صص ۳۹۲ و ۳۹۶.
- ۷ میرزا علی‌اکبر مجتهد اردبیلی خوانساری حاجب الاثمه، اصول دین و کشف‌الخطای

به نقل از: *ایران نامه*، سال نوزدهم، شماره ۱-۲

مسلمین. بی جا، بی ناشر، ۱۳۳۴، صص ۳۱۳ و ۳۱۸.

۸ در این باره ن. ک. به:

Negar Mottahedah, 'The Mutilated Body of the Modern Nation: Qurrat al-Ayn Tahirah's Unveiling and the Iranian Massacre of the Babis', *Comparative Studies of South Asia, Africa and the Middle East*, XVIII:2 (1998), pp. 38-50. .

۹ فریدون آدمیت براین ادعاست که «نویسنده این جزوه مجهول، علی جواهر کلام است.» ن. ک. به: فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، چاپ ۶؛ تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۱، صص ۴۵۶. اما وی شواهدی در این باره ارائه نکرده است. علی جواهر کلام که تحصیلاتش را در تهران و بیروت به انجام رسانیده بود و عربی و روسی و انگلیسی نیز می دانست، مترجم چندین کتاب از جمله آثار الشیعة، ایران نو (الول ساتن)، تاریخ تمدن اسلام (جرجی زیدان) بود.

۱۰ احمد کسروی، بهائیکری، تهران: کتابفروشی پایدار، بی تاریخ، صص ۷۰، ۷۳-۷۲.

۱۱ احمد کسروی، 'پاسخ بهائیان'، پرچم، ۱:۱ (فروردین ۱۳۲۲)، صص ۳۱-۲۹.

۱۲ برای چاپ جدید این اثر ن. ک. به: "یادداشت های کنیازدالقوقری [در اصل]" در *خاطرات من یا تاریخ صدساله ایران*، نوشته حسن اعظام قدسی اعظام الوزاره، تهران: نشر کارنگ، ۱۳۷۹، صص ۹۲۹-۹۱۱. حسن اعظام در معرفی "یادداشت های کنیازدالقوقری" نوشت: «اینک راجع به پیدایش باب از جزوه ای که خطی و در کتابخانهی مرحوم مخبرالدوله بزرگ برادر مرحوم حاج مخبرالسلطنه هدایت، به پسرش مرحوم فهیم الدوله که از رجال پاکدامن وطن خواه و با ایمان بودند رسیده بود، نظر با این که نویسنده با ایشان دوستی کامل داشته و غالباً با معظم له معاشر بودم، موقع پیش آمد قضیه انبار غله دولتی یک روز اظهار نمودند "جزوه خطی" راجع به پیدایش بهائی که در کتابخانه پدرم بود و به من منتقل گردیده است در این موقع به شما می دهم که تا پس از استنساخ اصل جزوه را رد نمایند، نویسنده هم با تقدیم تشکر از روی آن ماشین نموده اصل آن را به مرحوم فهیم الدوله رد

بهای سیزی و اسلام‌گرایی در ایران

نمودم... اینک موقع در آن دانستیم که برای روشن شدن تاریخ که یگانه هدف و آمال خود می‌دانم برای خوانندگان عزیز خاصه جوانان حاضر و نسل آینده عین جزوه را بدون کوچک‌ترین تصرفات به شرح ذیل درج نمایم، و ضمناً متذکر می‌شوم که خواننده عزیز کاملاً توجه نمایند که نفوذ خارجه تا چه اندازه در دربار قاجاریه و مملکت و حتی شاه وقت بوده است؟» ن. ک. به: حسن اعظام قدسی، همان، ص ۹۱۰.

۱۳ در این باره ن. ک. به: محفل روحانی ملی بهائیان ایران، «جوابی به رساله اعترافات سیاسی کینیاز دالقورکی»، طهران: محفل روحانی ملی بهائیان ایران، بهمن ۱۳۲۴؛ نیز ن. ک. به: Amin Banani, 'Religion or Foreign Intrigue: The Case of the Babi-Baha'i Movement in Iran,' in *Thirty First International Congress of Human Sciences in Asia and North Africa in Tokyo* (Tokyo: Institute of Eastern Culture, 1983), pp. 279

برای گزیده ای از گزارشهای سفیر روسیه در ایران ن. ک. به:

M. S. Ivanov, *Babidskie Vosstaniya V Irane, 1848-1852*, Moscow, 1939, Appendix I, pp. 141-59

برای ترجمه فارسی و انگلیسی بخشی از این گزارش‌ها، به ترتیب، ن. ک. به: مرتضی مدرس چهاردهی، شیخیگری و بابیگری از نظر فلسفه، تاریخ، اجتماع، چاپ ۲، تهران، ۱۳۵۱، صص ۲۸۹-۲۶۹؛ و نیز ن. ک. به:

F. Kazimzadeh, 'Excerpts from Dispatches Written during 25-8481 by Prince Dolgoroukov, Russian Minister to Persia,' *World Order* (Fall 1966), pp.17-24.

۱۴ "یادداشت‌های دالقورکی" در خاطرات من، ص ۹۲۵.

۱۵ همان، ص ۹۲۷.

۱۶ همان، ص ۹۲۸.

۱۷ همان، ص ۹۲۹.

۱۸ احمد کسروی، 'آفتاب حقایق یا دروغ رسوا'، پرچم، ۱:۴ (نیمه دوم اردیبهشت ۱۳۲۲)،

به نقل از: *ایران نامه*، سال نوزدهم، شماره ۱-۲

۱۶۹-۱۷۷. نقل قول ها به ترتیب از صص ۱۷۱-۱۷۲. دیگر نوشته های کسروی در باره کیش بهائی عبارتند از: 'آفتاب حقایق یا دروغ رسوا' ۲ پرچم، ۱:۵، خرداد ۱۳۲۲، صص ۲۰۷-۲۰۳؛ 'پاسخ بهائیان'، پرچم، ۱:۱ (فروردین ۱۳۲۲)، صص ۳۱-۲۹؛ 'پرسش های ما از بهائیان'، پرچم، ۱:۵ (خرداد ۱۳۲۲)، صص ۱۹۸-۱۹۳؛ 'باز چند سخنی از بهائیان'، پرچم، ۱:۱۱ (شهریور ۱۳۲۲)، صص ۴۸۳-۴۸۱.

۱۹ فریدون آدمیت، *امیرکبیر و ایران یا ورقی از تاریخ سیاسی ایران*، مقدمه محمود محمود، تهران: بنگاه آذر، ۱۳۲۳، نقل قول ها به ترتیب از صص ۲۴۳، ۲۵۸، ۲۵۶، ۲۴۴ و ۲۵۹. ارتباط ادوارد براون با ازلیان را پیش از آدمیت، مبلّغ نامی بهائی ابوالفضل گلپایگانی به تفصیل در *کشف الغطاء عن حیل الاعداء* (۱۳۳۳ ه. ق. / ۱۲۹۴ ه. ش.) گزارش داده بود. این کتاب در واقع ردّیه ای بر *نقطه الکاف* حاجی میرزا جانی و مقدمه آنکه به نام ادوارد براون انتشار یافته می باشد. در این مقدمه که گویا به یاری محمد قزوینی نوشته شده بود، نویسنده از ازلیان به نیکی یاد کرده بود. گلپایگانی در "کشف اغراض پروفوسور عالیجناب" نوشت: «باید دانست که حمایت و رعایت مستر براون از ازلیان و ضدیت و سعایت او نسبت به بهائیان بریک سبب اساسی عمومی و بعضی اغراض شخصی خصوصی استناد دارد.» او «رقابت مذهبی و عصبیت دینی» را مسبب عمومی این ضدیت بر شمرد و بر آن بود که «مبلّغین نصرانیت» در ایران مزاحم و رقیبی «بزرگ تر و قوی تر از ملت بهائیه نداشته و ندارد.» برای از پای درآوردن این حریف، به روایت گلپایگانی، امثال ادوارد براون به حمایت از ازلیان پرداختند: «لکن ازلیان چون از دعوت ناس به علت خوف و هراس عاجزند لذا محض پیدا کردن اشخاص هم نفس در بی دین ساختن مردم سعی بلیغ مبذول می دارند و برای پاشیدن تخم نصرانیت اراضی سخت ناهموار را به جهت پروتستانیان نرم و شیار می سازند و بالبدیهه نفرت و ضدیت با رقیب و مزاحم، و انس و الفت با مساعد و معاون، طبیعی هر قوم و ملت است.» ن.ک. به: میرزا ابوالفضل گلپایگانی، *کشف الغطاء عن حیل الاعداء*، مرو شاه جهان: مهدی بن ابوالقاسم العلوی، ۱۳۳۴ ه. ق.، صص ۴۳۷ و ۴۳۵. دکتر حشمت مؤید در یادداشتی یادآوری کرده اند که ۱۲۳ صفحه از *کشف الغطاء* را میرزا

بهای سیزی و اسلام گرایی در ایران

ابوالفضل گلپایگانی نوشته و بقیه را پس از مرگ او خواهر زاده اش سید مهدی گلپایگانی تکمیل کرده است.

توضیح ویراستار: برای دلیل جعلی بودن داستان کونولی و ملاحسین بشرویی نک: (وهمن، فریدون: یکصد و شصت سال مبارزه با آیین بهائی، انتشارات باران ۲۰۱۰، ص. ۸۲-۲۶۲).

پس از فاش شدن این جعلیات، آدمیت این مطلب را از چاپ های بعدی کتابش حذف کرد.

۲۰ انور ودود، ساخته های بهائیت در صحنه دین و سیاست، با مقدمه سید ابوالقاسم کاشانی، تهران: چاپخانه شرکت مطبوعات، ۱۳۲۶ ه. ش. نقل قول ها به ترتیب از صص ۲، ۲۱، ۱۸، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹. انور ودود که پدر جدش، میرزا محمود کلانتری کاشی، و خاله زاده ی پدرش، عین الملک هویدا از بهائیان سرشناس بودند، این کتاب را نخست به زبان عربی، محازل البهائیه علی مسرح السياسیه والدین، (۱۹۴۷) نوشته بود.

۲۱ مرتضی احمد آ، تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهائی، چاپ ۳؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۴۶، نقل قول ها به ترتیب از صص ۶۸، ۳۶-۶۶، ۷۶، ۷۵ و ۷۹. عنوان روی جلد چاپ سوم این کتاب که در ۱۰۰۰۰ جلد به طبع رسیده بود "پرنس دالگورکی" است.

۲۲ ناصر مکارم شیرازی، فیلسوف نماها، چاپ ۱۷، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۵۷، ص ۲۵۸.

۲۳ "برادران دینی متحد شوید" *دنیای اسلام*، ۱:۵ (۱۸ آبان ۱۳۲۵)، ص ۲. پس از کشتن احمد کسروی، "جمعیت مبارزه با بی دینی" که به کوشش حاج سراج انصاری، شیخ قاسم اسلامی، و شیخ مهدی شریعتمداری و برخی دیگر از علما برای مبارزه با او تشکیل شده بود به "اتحادیه مسلمین" مبدل شد. یکی از اهداف اتحادیه "مبارزه منطقی با هرگونه بی دینی ها و نبرد قلمی با انتشاراتی که برضد اسلام و طریقه ی حقه ی جعفری شده و می شود" بود.

۲۴ سید محمد مهدی موسوی (آل طعمه) دبیرکل کنگره جوانان اسلام، "حقایق آشکار می شود" *دنیای اسلام*، ۱ (۲۰ مهر ۱۳۲۵)، ص ۳.

۲۵ صدر السادات، "دو نمونه از فداکاری"، *پرچم اسلام*، ۶۳ (۲۵ تیر ۱۳۲۶)، ص ۳.

۲۶ عطاءالله شهاب پور، *شهادت علم و فلسفه به اهمیت و خوبی نماز و روزه: فوائد دینی، روحانی، جسمانی، اخلاقی، اجتماعی*، چاپ ۳؛ تهران: انجمن تبلیغات اسلامی،

به نقل از: *ایران نامه*، سال نوزدهم، شماره ۱-۲

۱۳۲۳، ص ۲۷۴.

۲۷ عطاءالله شهاب پور، *آیین گشایش راه نودر عالم حقیقت*، نشریه یکم انجمن تبلیغات

اسلامی، چاپ ۴؛ تهران: انجمن تبلیغات اسلامی، ۱۳۲۳

۲۸ انجمن تبلیغات اسلامی، *یاران ما: شرح مختصری از آغاز یک کوشش بزرگ در راه اسلام*،

تهران: انجمن تبلیغات اسلامی، ۱۳۲۲، صص ۱۳ و ۲۱.

۲۹ مجتهد کمره ای، *روحانیت و اسلام و فقه اسلام بامدارک و نصوص احکام*؛ هبةالدین

شهرستان، *راهنمای یهود و نصارا*؛ محمود طالقانی (مترجم)، *راهنمای مناسک حج*.

۳۰ رمضانعلی رحیمیان، "اعلام به کلیه مسلمانان ایران"، *دنیای اسلام*، ۳۹ (۱۷ مرداد

۱۳۲۶)، ص ۳.

۳۱ "دارالعلوم دینی و عربی"، *دنیای اسلام*، ۲:۵۷ (۱۹ دی ۱۳۲۶)، ص ۳.

۳۲ عطاءالله شهاب پور، "یک پیشنهاد مهم و سودمند: آسایشگاه برای زوار حسینی"، *دنیای*

اسلام، ۳۵ (۲۰ تیر ۱۳۲۶)، صص ۲-۱.

۳۳ یازده جزوه تعلیماتی انجمن تبلیغات اسلامی از فروردین ۱۳۲۱ تا آبان ۱۳۲۳

در ۱۲۸۰۰ نسخه چاپ شد. ن.ک. به: عطاءالله شهاب پور، *مجموعه انتشارات انجمن*

تبلیغات اسلامی، تهران: انجمن تبلیغات اسلامی، تهران: انجمن تبلیغات اسلامی،

۱۳۲۳، ص ۳.

۳۴ "اینها از راه گمراهی بازگشته‌اند"، *سالنامه نوردانش*، ۲۱ (۱۳۴۵)، صص ۲۳۱ و ۲۳۱.

۳۵ سید حمید روحانی، "ریشه اندیشه اسلام منهای روحانیت"، ۱۵ *خرداد*، ۴:۱۴

(بهار ۱۳۷۳)، صص ۱۷-۲۷، به ویژه ص ۲۶، پس نوشت شماره ۱۰. برای گزارشی از

فعالیت های انجمن تبلیغات اسلامی در انتخابات دوره هفدهم مجلس شورای ملی در

مشهد ن.ک. به: "جمعیت های مؤتلف اسلامی مشهد و سرنوشت انتخابات دوره هفدهم

مجلس شورای ملی در مشهد"، ۱۵ *خرداد*، ۴:۱۴ (بهار ۱۳۷۳)، صص ۴۰-۲۸.

۳۶ برای گزارشی از همکاری نزدیک این انجمن با ساواک ن.ک. به: "ساواک و انجمن

حجّیه"، ۱۵ *خرداد*، ۱۷ (زمستان ۱۳۷۳)، صص ۱۲۵-۱۲۳. برخی از تاریخ‌نگاران

بهای سستی و اسلام‌گرایی در ایران

جمهوری اسلامی انجمن تبلیغات اسلامی (انجمن ضد بهائیت) را 'استعماری' فرض کرده‌اند: «دلیل استعماری بودن این فرقه این است که در اوج خفقان پهلوی که ساواک به هیچ نیروی مذهبی اجازه فعالیت نمی‌داد این‌ها آزادانه (مانند بهائیت) با آرم و پرچم مشغول تبلیغ بودند. این دو فرقه متضاد؛ در تحقیق اهداف شوم استعماری هماهنگ عمل می‌کردند. بهائیت دخالت در سیاست را منع کرده بود. انجمن ضد بهائیت نیز دخالت در سیاست را ممنوع اعلام کرده و از افراد انجمن تعهد می‌گیرد که در سیاست دخالت نکنند. بهائیت حکم جهاد را لغو شده اعلام می‌کند. انجمن در پوشش یک شعار عوام‌فریبانه و به ظاهر مقدس یعنی اختصاص حکومت به امام عصر ع. جهاد و مبارزه را متوقف می‌کند»، 'حربه تکفیر'، ۳؛ استعمار و تکفیر، حوزه، ۱۶ (شهریور ۱۳۶۵)، صص ۱۲۰-۹۳؛ نقل از ص ۱۱۱.

۳۷ 'جامعه تعلیمات اسلامی'، پرچم اسلام، ۱۰:۱ (۹ خرداد ۱۳۲۵)، ص ۴؛ 'جامعه تعلیمات دینی'، پرچم اسلام، ۱۰ (۹ خرداد ۱۳۲۵)، ص ۴؛ 'جامعه تعلیمات دینی'، پرچم اسلام، ۱۱ (۱۶ خرداد ۱۳۲۵)، صص ۳-۴. همچنین ن. ک. به: 'بازهم دو شخصیت متضاد'، دنیای اسلام، ۵۳ (۲۱ آذر ۱۳۲۶)، صص ۱ و ۳.

۳۸ 'انجمن تعلیمات اسلامی'، پرچم اسلام، ۲:۴۴ (۲۰ اسفند ۱۳۲۶)، ص ۳.

۳۹ عباسعلی اسلامی، 'طرح نو'، در گفتار و عاظم: مجموعه سخنرانی‌های جمعی از دانشمندان و عاظم مشهور ایران، از تألیفات محمد مهدی تاج لنگرودی، چاپ ۹؛ تهران: انتشارات خزر، ۱۳۶۲، صص ۱۷-۲۶، نقل از ص ۲۴.

۴۰ حسین عبداللهی، 'قابل توجه آقایان حجج اسلام و مراجع تقلید مخصوصاً حضرت آیت‌الله بروجردی مدّ ظله العالی'، دنیای اسلام، ۵۸:۲ (۲۶ دی ۱۳۲۶)، صص ۱-۲، نقل از ص ۲.

۴۱ 'در خصوص قهوه رخ اصفهان'، دنیای اسلام، ۲:۶۰ (۱۰ بهمن ۱۳۲۶)، ص ۲.

۴۲ 'کتاب اخلاق گلشنی'، دنیای اسلام، ۵۸ (۲۶ دی ۱۳۲۶)، ص ۲.

۴۳ درباره‌ی دستور دکتر آذر وزیر فرهنگ درباره‌ی تعطیل کردن جامعه‌ی تعلیمات دینی ن. ک.

به نقل از: *ایران نامه*، سال نوزدهم، شماره ۱-۲

- به: علی دوانی، 'شیرین کاری آقای دکتر آذر'، *ندای حق*، ۱۴۸ (۳۱ تیر ۱۳۳۲)، صص ۱ و ۴؛ 'نقش وزیر فرهنگ در انحلال جامعه تعلیمات دینی'، *ندای حق*، ۱۴۹ (۷ مرداد ۱۳۳۲)، صص ۱-۲؛ عباس غله‌زاری، 'آقای وزیر فرهنگ اینجا ایران و کشور اسلامی است'، *ندای حق*، ۱۵۰ (۱۴ مرداد ۱۳۳۲)، صص ۱ و ۴؛ 'تقلیل دروس شریعت و...'، *ندای حق*، ۱۵۲ (۲۸ مرداد ۱۳۳۲)، صص ۱ و ۴؛ 'دکتر آذر چه شد؟'، *ندای حق*، ۱۵۵ (۱۸ شهریور ۱۳۳۲)، صص ۱ و ۴.
- ۴۴ مرتضی خلخالی و عبدالحسین معتضدی، 'ملت ایران بیدار شوید: بهائیان دین، مذهب، تعصب، ملیت و ناموس شما را از بین می‌برند'، *دنیای اسلام*، ۲:۶۲ (۲۴ بهمن ۱۳۳۶)، صص ۱ و ۳؛ نقل از ص ۳.
- ۴۵ یک نفر مسلمان، 'بهائیانها چه می‌گویند؟'، *دنیای اسلام*، ۲: ۶۸ (۲۱ فروردین ۱۳۲۷)، صص ۱ و ۴؛ نقل از ص ۴.
- ۴۶ 'جمعیت هیأت مروجین مذهب جعفری'، *پرچم اسلام*، ۷۹ (۱۲ آذر ۱۳۲۶)، ص ۲؛ 'جمعیت مروجین مذهب جعفری'، *پرچم اسلام*، ۸۰ (۱۹ آذر ۱۳۲۶)، ص ۳.
- ۴۷ 'مجمع هیأت مروجین مذهب جعفری'، *پرچم اسلام*، ۲:۳۴ (۳ دی ۱۳۲۶)، ص ۱.
- ۴۸ 'بیانیه ای که در جلسه عمومی عصر ۱۶/۱۱/۲۶ هیأت مروجین مذهب جعفری توسط آقای سید نصرالله شجاعی تنظیم و قرائت شد'، *دنیای اسلام*، ۶۳ (۱ اسفند ۱۳۲۶)، صص ۱ و ۳. نقل از ص ۳.
- ۴۹ 'کانون انتشارات اسلامی'، *پرچم اسلام*، ۲:۳۲ (۱۹ آذر ۱۳۲۶)، ص ۴.
- ۵۰ 'نتیجه مبارزه مبلغ اسلامی و بازگشت عده‌ای از منحرفین بهائیان'، *ندای حق*، ۶:۲ (۱۲ مهر ۱۳۳۴)، صص ۱ و ۲؛ نقل از ص ۲.
- ۵۱ عباس غله‌زاری، 'مجامع مذهبی مشهد مقدس'، *ندای حق* ۶:۸ (۲۶۴ آبان ۱۳۳۴)، صص ۱ و ۴؛ نقل از ص ۴.
- ۵۲ 'ریشه اندیشه اسلام منهای روحانیت'، ۱۵ *خرداد*، ۴:۱۴ (بهار ۱۳۷۳)، صص ۱۶-۲۷، به ویژه صص ۲۶-۲۷، یادداشت ۹؛ 'جمعیت‌های مؤتلف اسلامی مشهد و سرنوشت

بهای ستیزی و اسلام‌گرایی در ایران

- انتخابات دوره هفدهم مجلس شورای ملی در مشهد، ۱۵ خرداد، ۴:۱۴ (بهار ۱۳۷۳)،
صص ۲۸-۴۰، بخصوص ص ۳۰.
- ۵۳ صدرالسادات، 'دو نمونه از فداکاری'، پرچم/اسلام، ۶۳ (۲۵ تیر ۱۳۲۶)، ص ۳.
- ۵۴ همانجا.
- ۵۵ 'مصاحبه با آقای احسان الله پرتوی که سابقاً منحرف بوده اند'، پرچم/اسلام، ۱۴۹ (۳۱ شهریور ۱۳۲۸)، صص ۱-۲؛ نقل از ص ۲.
- ۵۶ محمد حسینی بهشتی، 'و به اوست که سوگند می خورم که سازش نمی‌کنم'، شاهد، ۷ (خرداد ۱۳۶۰)، صص ۱۹-۴۷، ۱۴؛ نقل از ص ۱۶.
- ۵۷ 'به مناسبت هفدهم اسفند ماه سالگرد درگذشت آیت‌الله ربانی شیرازی...؟'، پیام انقلاب، ۱۳۲ (۲۵ اسفند ۱۳۶۳)، صص ۲۱-۱۸ و ۳۱؛ نقل بر ۲۰. این خبر در پرچم/اسلام در 'بخش مهم ترین اخبار کشور و جهان' چنین گزارش داده شده بود: «کسانی که اخیراً مسلمان شده اند- شصت و دو نفر به شرح زیر بوسیله جناب آقای آقا شیخ عبدالرحیم شیرازی مبلغ اعزامی از طرف آقایان علماء و روحانیون شیراز در سروستان شیراز مشرف به دین مبین اسلام گردیدند.» ن. ک. به: 'مهم ترین اخبار کشور و جهان'، پرچم/اسلام، ۹۴ (۱۲ فروردین ۱۳۲۷)، ص ۲.
- توضیح ویراستار: اغلب اعلانات مربوط به مسلمان شدن بهائیان خالی از حقیقت بود از جمله مورد بالا. به دنبال انتشار خبر بالا در روزنامه‌ی پرچم اسلام، محفل ملی بهائیان ایران موضوع را از محفل روحانی بهائیان شیراز استفسار نمود. پاسخ محفل شیراز چنین است: «خبر مزبور کذب محض و انتشار آن از ناحیه‌ی کسانی است که آتش فتنه و فساد را در سروستان مشتعل ساخته‌اند. نفوسی که اسامی‌شان در آن جریده درج گردیده جمعی از منسوبان مسلمان بهائیان سروستانند و عده‌ای هم کودکان خردسال بهائی از شش ماه تا چهارده سال می‌باشند». اخبار امری [نشریه‌ی محفل ملی بهائیان ایران]، شماره‌ی ۳، تیرماه ۱۳۲۷، ص ۲۰ (نقل از امینی، تورج، اسناد بهائیان ایران، در دست انتشار، ص ۱۰۶۳).

به نقل از: *ایران نامه*، سال نوزدهم، شماره ۱-۲

- ۵۸ 'دنیای اسلام برای چه انتشار می یابد؟'، *دنیای اسلام*، ۱ (۲۰ مهر ۱۳۲۵)، صص ۲-۱؛ نقل از ۲.
- ۵۹ حجة الاسلام نجم آبادی، 'یک سؤال از شوقی افندی و پیروانش'، *پرچم اسلام*، ۶۳ (۲۵ تیر ۱۳۲۶)، صص ۱ و ۳؛ سید محمود طالقانی، 'مهدی موعود'، *پرچم اسلام*، ۱۷: ۱ (۲۷ تیر ۱۳۲۵)، ص ۴؛ محمدعلی شکاری، 'گفت و شنود با بهائیان'، *پرچم اسلام* ۷۱ (۲۶ شهریور ۱۳۲۶)، ص ۳؛ حسن نیکو، 'شجاعت مولود دیانت و امت است'، *پرچم اسلام*، ۲۲ (۷ شهریور ۱۳۲۵)، ص ۲؛ عبدالحسین آیتی، 'بازیگری بنی اسرائیل سبب خواری ایشان است'، *پرچم اسلام*، ۲۳ (۱۴ شهریور ۱۳۲۵)، ص ۱.
- ۶۰ عبدالکریم فقیهی شیرازی، 'سبب یک هفته تعطیل: سستی مشترکین- سیاست بیگانگان'، *پرچم اسلام* ۷۲ (۹ مهر ۱۳۲۶)، ص ۱.
- ۶۱ عبدالکریم فقیهی شیرازی، 'مبارزه ما مقدس و پیروزی نهایی با اسلام است'، *پرچم اسلام*، ۶۶ (۲۲ مرداد ۱۳۲۶)، ص ۱.
- ۶۲ 'شرارت بهائی ها'، *پرچم اسلام*، ۲: ۲۴ (۹ مهر ۱۳۲۶)، ص ۲.
- ۶۳ 'اختلافات مذهبی'، *پرچم اسلام*، ۸۸ (۲۲ بهمن ۱۳۲۶)، ص ۱.
- ۶۴ 'فرقه‌ی منحرف'، *پرچم اسلام*، ۱۷۰ (۴ اسفند ۱۳۲۸)، صص ۲-۱.
- ۶۵ 'دنیای اسلام برای چه انتشار می یابد؟! 'دنیای اسلام'، ۱ (۲۰ مهر ۱۳۲۵)، صص ۲-۱.
- ۶۶ سراج انصاری، 'از خواب غفلت بیدار شوید'، *دنیای اسلام*، ۱ (۲۰ مهر ۱۳۲۵)، صص ۱-۳.
- ۶۷ در این باره ن. ک. به نامه وزیر فرهنگ به محمدتقی فلسفی، *دنیای اسلام*، ۲۴-۲۳ (۱ فروردین ۱۳۲۶)، ص ۱. همچنین ن. ک. به: محمدتقی فلسفی، *خاطرات و مبارزات حجة الاسلام فلسفی*، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶، صص ۱۸۳-۱۸۱.
- ۶۸ یوسف اطلس پرور، 'مقاله وارده'، *دنیای اسلام*، ۳۹ (۱۷ مرداد ۱۳۲۶)، صص ۲-۱.
- ۶۹ 'تلگرافات وارده'، *دنیای اسلام*، ۴۰ (۲۴ مرداد ۱۳۲۶)، ص ۲. در پی نشر این خبر دنیای

بھائی ستیزی و اسلام گرایبی در ایران

اسلام گزارش داد کہ: «چندی است حضرت آقای بیان الحق مُبلغ شہیر اسلامی بہ شاہی تشریف آورده و وسائل تشکیل جامعہ مسلمین را فراہم و اہالی ہم با حسن استقبال اطاعت نموده و تاکنون سہ نفر از بھائی ہا را توبہ دادہ و بہ دین شریف اسلام وارد نمودہ اند و تبلیغات ایشان رونق بازار منافقین را شکستہ است.»، خلاصہ تلگرافہای واردہ، دنیای اسلام، ۱۶ (۵ آبان ۱۳۲۶)، ص ۳.

۷۰ حسین شکوہی، 'یک نفر وکیل مجلس نباید در ترویج مرام بھائی کمک کند'، دنیای اسلام، ۴۶ (۱۱ مہر ۱۳۲۶)، ص ۲.

۷۱ 'مخالفین دولت آقای ہژیر متأسفند'، دنیای اسلام، ۷۹ (۱۳ تیر ۱۳۲۷)، صص ۱ و ۴؛ نقل از ص ۴. ۷۲. ہژیر بہ دکتر اقبال، سند شمارہ ۳۶، محمدتقی فلسفی، همان، ص ۴۸۰.

۷۲ ہژیر بہ دکتر اقبال، سند شمارہ ۳۶، محمدتقی فلسفی، همان، ص ۴۸۰.

۷۳ براساس گزارش دنیای اسلام این کمیسیون در ۷ مرداد ۱۳۲۷ «در اطاق آقای وزیر فرہنگ با حضور معظم لہ و جناب آقای دکتر مہران معاون وزارت فرہنگ بہ عضویت جناب آموزگار مستشار محترم دیوان کشور و جنابان آقایان شہابی و مشکوٰۃ از اساتید محترم دانشگاه و جناب آقای رضوی نمایندہ محترم مجلس شورای ملی و جناب یعقوب انوار و جناب آقای سعیدی از اعضای عالی رتبہ وزارت فرہنگ و آقای تقوی مدیر این روزنامہ تشکیل» شد. 'تشکیل کمیسیون تعلیمات دبستان ہا و دبیرستان ہا'، دنیای اسلام، ۸۳ (۱۶ مرداد ۱۳۲۷)، صص ۱-۲.

۷۴ درمورد دکتر برجیس ن. ک. بہ: 'این پزشک را بہ عبادت دعوت کردند و سرانجام بہ طرز فجیعی او را بہ قتل رسانیدند'، فردوسی، ۲۲ (۲۶ فورہ ۱۹۳۹)، ص ۸. در مورد مهندس شہید زادہ ن. ک. بہ: 'آیا دزدان دست بہ ترور و کشتار زدہ اند؟'، مرد/امروز، ۱۱۶ (۲۷ تیر ۱۳۲۶)، ص ۶.

۷۵ بہ مناسبت گشایش بیمارستان رازی، کہ داروخانہ آنرا جماعت کلیمیان تہران بہ بیمارستان مجاناً ہدیہ کردہ بودند، ایران باستان نوشت: «امروز قسمت اعظم تجارت دوا و داروخانہ

به نقل از: *ایران نامه*، سال نوزدهم، شماره ۱-۲

های تهران در دست یهودی‌ها است و از این راه یک عدم رضایت و نگرانی بین توده و مخصوصاً مردمان هوشمند و بصیر حکمفرما است زیرا عملیات آن‌ها را کاملاً و با در نظر گرفتن حقیقت هویت یهود نمی‌توانند بخیر و صلاح خود تشخیص دهند...» در این نوشته *ایران باستان* ایرانیان یهودی را که از کهن‌ترین ساکنان ایران بوده‌اند بیگانه محسوب کرد: «بیمارستان رازی مؤسسه‌ای است صرف ایرانی و همانطور که تمام کارکنان آن از زن و مرد ایرانی هستند و باید هم ایرانی باشند قسمت حیاتی و مهم آن «دواخانه» نیز باید در زیر نظر رییس بادانش آن و در دست ایرانیان اداره شود یعنی دوابی را که یهودی مجانی یا در مقابل پول بدهد نباید مورد اعتماد و قبول واقع شود زیرا به قول معروف در زیر کاسه نیم کاسه‌ای است». ن. ک. به: 'یادگاری از آیین گشایش بیمارستان رازی- یک انجمن با شکوه'، *ایران باستان*، ۲:۲۲ (۹ تیر ۱۳۱۳)، ص ۲ و ۱۱.

۷۶ 'فدایان اسلام و حوزه علمیه قم'، *تاریخ و فرهنگ معاصر*، ۱:۲ (زمستان ۱۳۷۰)، صص ۱۸۹-۱۷۳، نقل از ص ۱۸۳.

۷۷ عبدالحسین هژیر پس از رسیدن به وزارت پیشه و هنر و سپس دارایی در ۲۳ خرداد ۱۳۲۷ به نخست وزیری رسید. او به زبان فرانسه و روسی آشنا بود. تألیفات او عبارتند از: *از پطرزبورغ تا قسطنطنیه* (تهران ۱۳۲۲)، *تاریخ قرون وسطی یا جنگ صد ساله*، نوشته آلبرماله و ژول ایزاک (تهران، ۱۳۱۱)، *تاریخ ملل مشرق یونان*، نوشته البرماله و ژول ایزاک (تهران، ۱۳۰۹)، *حافظ تشریح: تبویب و تقسیم آن از روی مضامین* (تهران، ۱۳۰۸).

۷۸ سیدحسین امامی (۱۳۲۸-۱۳۰۳) در ۲۰ اسفند ۱۳۲۴ احمد کسروی را ترور کرد.

۷۹ 'داستان کامل حادثه غم انگیز قتل هژیر وزیر دربار شاهنشاهی...، *کاویان*، ۱ (۱۹ آبان ۱۳۲۸)، صص ۵، ۱۵ و ۱۷.

۸۰ همزمان با نشر شایعه بهائی بودن هژیر، شایعات دیگری در باره‌ی مسیحی شدن او نیز در تهران انتشار یافت. ن. ک. به: 'فوق العاده بهمن: هژیر مسیحی شده و مرتد می‌باشد'، در *گزارش های محرمانه شهربانی* (۱۳۲۷-۲۸ شمسی)، به کوشش مجید تفرشی و محمود طاهر احمدی، تهران: سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۱۴۹؛ همچنین صص

۱۲۷-۱۲۸.

- ۸۱ ' ۲۵ خرداد ۱۳۲۷ ' درگزارش های محرومانه شهريانی، ج ۲، صص ۱۴۸-۱۴۷.
- ۸۲ ' ۲۵ خرداد ۱۳۲۷ ' درگزارش های محرومانه شهريانی ج ۲، ص ۱۶۱.
- ۸۳ ' ازکی و چگونگی و با چه مقدماتی وارد مبارزه با بهائیان شدند؟، اتحاد ملی، ۱۱:۳۶۶ (۲۶ اردیبهشت ۱۳۳۴)، صص ۱ و ۴.
- ۸۴ ' خاطرات و مبارزات حجة الاسلام محمد تقی فلسفی، مصاحبه‌ها حمید روحانی (زیارتی)؛ ویراستاران علی دوانی، محمد رجبی، محمدحسن رجبی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶.
- ۸۵ ' کامل ترین جریان و فعالیت‌هایی که منجر به اشغال حظیرةالقدس گردید، اتحاد ملی، ۱:۳۶۵ (۱۹ اردیبهشت ۱۳۳۴)، ص ۱.
- ۸۶ ' فلسفی، همان، صص ۱۹۱-۱۹۰.
- ۸۷ ' اعلامیه شماره ۹۳ فرمانداری نظامی تهران مورخ ۲۶ اردیبهشت ۱۳۳۴، به نقل از محمد تقی فلسفی، همان، صص ۱۹۴-۱۹۳؛ نقل از ص ۱۹۳.
- ۸۸ ' اطلاعات، ۸۶۷۱ (۱۷ اردیبهشت ۱۳۳۴)، به نقل از همان، ص ۱۹۴.
- ۸۹ ' اطلاعات، ۸۶۷۲ (۱۷ اردیبهشت ۱۳۳۴)، به نقل از همان، ص ۱۹۴.
- ۹۰ ' اطلاعات، ۸۶۷۳ (۱۹ اردیبهشت ۱۳۳۴)، به نقل از همان، ص ۱۹۴.
- ۹۱ ' اطلاعات، ۸۶۷۳ (۱۹ اردیبهشت ۱۳۳۴).
- ۹۲ ' اطلاعات، ۸۶۷۲ (۱۸ اردیبهشت ۱۳۳۴)؛ کیهان، ۳۵۷۴ (۱۹ اردیبهشت ۱۳۳۴)، به نقل از محمد تقی فلسفی، همان، صص ۱۹۵-۱۹۴.
- ۹۳ ' کیهان، ۳۵۷۵ (۲۰ اردیبهشت ۱۳۳۴)، به نقل از همان، ص ۱۹۵.
- ۹۴ ' طرح تقدیمی بدین شرح بود:
- ماده ۱. جمعیت فاسد بابی ها و وابستگان به آنها از ازل و بهائیان، مخالف امنیت کشور بوده و غیر قانونی اعلام می شود.
- ماده ۲. از این پس عضویت در این جمعیت و تظاهر و بستگی به آن به هر نحوی که باشد

به نقل از: *ایران نامه*، سال نوزدهم، شماره ۱-۲

بزه بوده، مرتکب به حبس مجرد از دو سال و محرومیت از حقوق مدنی محکوم می شود.

ماده ۳. اموال غیر منقولی که مراکز اجتماع و سازمان های وابسته به این جمعیت می باشد یا عوائد آن صرف امور مربوطه این جمعیت می شود به وزارت فرهنگ منتقل می گردد که برای تأسیس سازمان های تربیتی و اشاعه معارف دینی و اصول خداپرستی اختصاص یابد.

ماده ۴. افرادی که از این جمعیت در دوائر دولتی و وابسته به آنها مشغول خدمت می باشند از این تاریخ از خدمات دولتی اخراج و به هیچوجه مشمول قانون استخدام نخواهند بود. متن طرحی که برای تحریم بهائیت قرار است تقدیم جلسه علنی گردد، روشنفکر، ۹۳ (۲۱ اردیبهشت ۱۳۳۴)، ص ۳.

۹۵ 'مسأله بهائی ها'، روشنفکر، ۹۵ (۴ خرداد ۱۳۳۴)، ص ۳.

۹۶ 'از کی و چگونه و با چه مقدماتی وارد مبارزه با بهائیان شدند؟'، اتحاد ملی، ۱۱:۳۶۶ (۲۶ اردیبهشت ۱۳۳۴)، صص ۱ و ۴.

۹۷ 'کامل ترین جریان و فعالیت هایی که منجر به اشغال حظیره القدس گردید'، اتحاد ملی ۱۱: ۳۶۵ (۱۹ اردیبهشت ۱۳۳۴)، ص ۴.

۹۸ ن. ک. به:

'The Baha'i Appeal to the United nations,' in *The Baha'i World, 1954-1963* (Haifa: the Universal House of Justice, 1970), 789-791

۹۹ 'کامل ترین جریان... '، اتحاد ملی، ص ۴.

۱۰۰ 'اجماع آقایان علما و وعاظ'، ندای حق، ۵: ۳۷ (۲۴ خرداد ۱۳۳۴)، صص ۱ و ۴.

۱۰۱ 'نامه سر باز به جناب آقای حکمت رییس مجلس شورای ملی'، ندای حق، ۲۴۵ (۲۴ خرداد ۱۳۳۴)، صص ۲-۱، نقل از ص ۲.

۱۰۲ 'جشن میلاد حضرت رسول اکرم ص در فرمانداری نظامی تهران'، ندای حق، ۷:۶ (۱۷ آبان ۱۳۳۴)، صص ۱ و ۴.

بهایستی‌گرایی و اسلام‌گرایی در ایران

- ۱۰۳ در این باره ن. ک. به: تحلیل محمدتقی فلسفی از 'روحانیت و انتخاب الشّریین' در محمدتقی فلسفی، همان، صص ۱۱۷-۱۱۲.
- ۱۰۴ علی‌اکبر ولایتی، ایران و مسأله فلسطین بر اساس اسناد وزارت امور خارجه ۱۸۹۷-۱۹۳۷ م، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۹۸، ۱۳۷۶، سند ۱۷.
- ۱۰۵ آیتی، 'بازیگری بنی اسرائیل سبب خواری ایشان است'، پرچم اسلام ۱: ۲۸ (۲۸ شهریور ۱۳۲۵)، ص ۲.
- ۱۰۶ آیت‌الله شریعتمداری، 'حضرات آقاایات علما و حجج اسلام (شهرستان کرمان) دامت برکاتهم'، اسناد انقلاب اسلامی، ۵: صص ۵۷-۵۴؛ نقل از ص ۵۵.
- ۱۰۷ آیت‌الله شریعتمداری، 'حضرات آقایان علمای اعلام و حجج اسلام و وعاظ کاشان دامت برکاتهم'، اسناد انقلاب اسلامی، ۵: صص ۵۹-۵۸، نقل از ص ۵۸.
- ۱۰۸ روح‌الله الموسوی‌الخمنی، 'اعلامیه حضرت آیه‌الله العظمی‌آقای حاج آقا روح‌الله دام‌ظله علی‌رئوس المسلمین خطاب به وعاظ و گویندگان دینی و هیأت‌های مذهبی'، ۱۵ خرداد، ۲۵ (بهار ۱۳۷۶)، ص ۱۲۴.
- ۱۰۹ جامعه روحانیت ایران، 'هدف روحانیون از مبارزه اخیر'، اسناد انقلاب اسلامی، ۴: صص ۷۹-۷۲؛ نقل از ص ۷۵.
- ۱۱۰ محمدصادق‌الحسینی‌الروحانی، 'متن اعلامیه آقای حاج سید محمد صادق روحانی...، اسناد انقلاب اسلامی، ۵: صص ۸۹-۸۵؛ نقل بر ۸۸-۱۱۱.
- ۱۱۱ حوزه علمیه قم، 'متن قطعنامه حوزه علمیه قم'، اسناد انقلاب اسلامی، ۴: ص ۱۱۷.
- ۱۱۲ بی‌نام، بیوگرافی پیشوا، بی‌مکان: انتشارات پانزدهم خرداد، بی‌تاریخ، ص ۶۳.
- ۱۱۳ مهناز میزبانی، 'شهید باهنر الگوی مبارزه و آموزش'، ۱۵ خرداد، ۲۶/۲۷ (تابستان و پاییز ۱۳۷۶)، به نقل از گزارش ساواک در جلسه هفتگی هیأت مکتب حسین در ۹ تیر ۱۳۴۶، نقل قول‌ها به ترتیب از صص ۱۰۰ و ۱۰۷.
- ۱۱۴ به عنوان نمونه، ن. ک. به: نامه آیت‌الله محمد رضا گلپایگانی در ۱۷ خرداد و ۲۷ تیر ۱۳۵۷، اسناد انقلاب اسلامی، ۱: صص ۴۷۰، ۴۸۹.

به نقل از: *ایران نامه*، سال نوزدهم، شماره ۱-۲

- ۱۱۵ ن. ک. به: 'متن اعلامیه حوزه علمیه قم در باره بسیج جوانان برای مبارزه مسلحانه و شناسایی مزدوران رژیم شاه'، *اسناد انقلاب اسلامی* ۴: ص ۶۸۳؛ نقل از ص ۶۸۴.
- ۱۱۶ برای نمونه ن. ک. به: شرح حال غلامحسین صفتی در تاریخچه گروه‌های تشکیل دهنده سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، تهران: سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، ۱۳۵۹، ص ۱۷۲.

